اقتربت الساعة وانشق القمر

المنة لله که این رساله متبرکه منتخبه از قرآن شریف وکتب احادیث موسومه

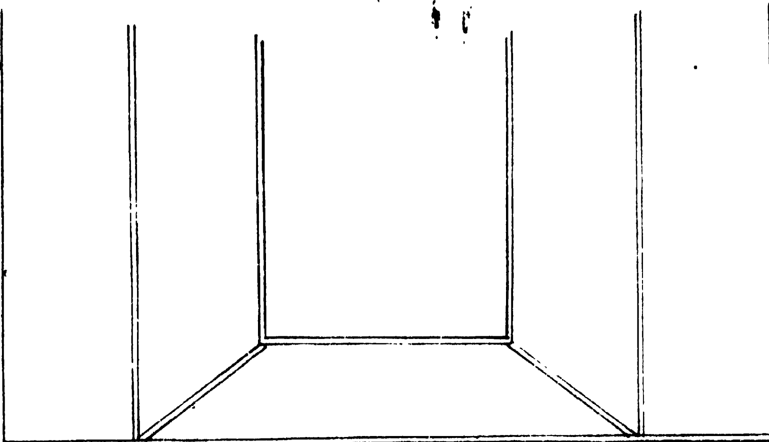
قیامت نامه

از تالیفات جناب مولانا مولوی شاه

رفیع الدین رح

بکمال تصحیح وتوضیح بحواشی سراپا توشیح وتلویح آیات صریحه واحادیث صحیحه

در مطبع انصاری دهلی طبع شد



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و شکر رب العزت را بر گوناگون نعم ظاهری و باطنی و دینی و دنیوی که افضل آن بعثت خیر البشر و افضل الخلق
محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم و بارک و انعم و علی آله و صحابه بسوی ما تا دلالت فرموده ما را بر قیامت
و احوال آن از حشر و حساب و میزان و شفاعت و جنت و نار و واضح گردانیده اسباب تحصیل سعادت و نجات
از شقاوت آنجا و روشن ساخت آثار علامات صغری و کبری بطریق ورد شبانروزی ادا نموده فقیر
رفیع الدین میگوید که همین مذکور قیامت در صحبت بعضی اعزه و احباب از بزرگان و الا حسب سلاله خاندان
سلطنت و ممتاز در اولاد تیمور که مزید علم و فهم و هدایت بودند مستحضر خاطر بود و بتقریر مفید ایشان گفتند که
بامراد اگر این مذکور مسطور شود نفع باید آن خواهد داد از قلت فرصت عذر کردم و گفتم بهمین نحو که بزبان
میرود اگر کسی بنویسد میتواند و الا حسب موصوف شخصی را برین کار مقید ساختند که در اوقات فرصت
حاضر شده آنچه املا کرده آید نوشته باشد چون اجزای چند مرتب شدند دوستان دیگر نیز تقاضای
بتنصیص تبییض آن کردند بنابر آن نوشته میشود که اول علامات قیامت وجود با برکت آنحضرت خاتم النبیین
و وفات آنجناب است صلی الله علیه وسلم زیرا که بوجود آنجناب یک نوع کمال که اشرف کمالات است یعنی
نبوت و رسالت از عالم منقطع شد و بوفات ایشان علم وحی و خبر آسمانی موقوف گشت و برای ایشان
حکم جهاد که خالی کردن روی زمین از مفسدان است نازل گشت و این همه شعبه های قیامت کبری است
و از آنجناب علامات قیامت بسیار مروی هستند و آن دو قسم اند علامات صغری از وفات آنجناب
زبان تا ظهور حضرت امام مهدی و علامات کبری از ظهور ایشان تا نفخ صور و ابتدای قیامت از نفخ صور است و بیان

علامات صغری حضرت امیر المومنین مرتضی علی رض روایت فرموده اند که جناب نبوت صلی الله
علیه وسلم ارشاد کرده اند چون گرفته شود محصول ملک را دولت و گرفته شود زکوة را تاوان و امانت را
غنیمت یعنی مانند مال که از کافران در جنگ میگیرند حلال و طیب میشمرند بجهان امانت مردم را
بخورند و پرهیز نکنند و اطاعت کند مرد زن خود را و نافرمان برداری کند مادر را و دور افگنند پدر را
و سلوک کنند با یاران هم صحبت و علم دینی آموخته شود برای دنیا و سردار شود در هر قبیله ارذل ایشان
یعنی بد اصل و طامع و کج خلق و سپرده شود خدمتها و کارها به کسانی که لیاقت آن ندارند و تعظیم کرده شود
مردم را از ترس ایذای ایشان و ظاهر شود شراب خواری و رواج گیرند خنیاگران و آلات لهو و غنا و
بسیار شود زنا و لعنت کنند آخر امت طبقهٔ اولی را پس انتظار کنید این هنگام تند باد سرخ را و دیگر
نشانهای عذاب را مانند فرو رفتن زمین و سنگها افتادن از آسمان و تبدیل صورت ها و دیگر آیات
پی در پی آیند مانند دانه های سبحه که رشتهٔ ایشان گسسته شود پس دانه های اولی در پی ریزند
و در احادیث دیگر وارد شده که از علامات قیامت است کثرت اولاد کنیزان و سرداری مردمان لئیم و
بی علم و ادب و شهوت رانی مردان با مردان و زنان با زنان و لعب در مساجد و در وقت ملاقات بجای
سلام دشنام بازی کردن و کم شدن علم و هنر شمردن دروغ گوئی و دور شدن امانت از دلها
و علم آموختن فاسقان و دور شدن حیا و هجوم کردن کفار از هر طرف بر مسلمانان و شیوع ظلم در
مردم بحدیکه امن و پناه نیابند و رواج مذهبهای باطل و حدیث های دروغ و بدعتهای بد چونکه جمله
علامات حاصل شود قوم نصاری غلبه کنند و بر ملکهای بسیار متصرف شوند بعد مدتی در عرب و
در ملک شام شخصی از اولاد ابوسفیان پیدا شود که سادات را بکشد و آئین او در نواحی شام و مصر
منتشر شود و درین اثنای بادشاه روم را با یک فرقه از نصاری جنگ پیش آید و با فرقهٔ دیگر صلح
مخالفان بر شهر قسطنطنیه متصرف شوند و آن بادشاه شهر خود را گذاشته بملک شام درآید و برفاقت
یکفرقه موافق از نصاری با فرقه مخالف جنگ عظیم واقع شود و فتح لشکر اسلام را دست دهد بعد شکست
مخالفان یکی از نصاری موافق بگوید که چلیپا غالب آمد و فتح داد یکی از لشکر اسلام او را بزند و بگوید
که نه بلکه دین اسلام غالب آمد آن نصرانی قوم خود را بخواند و مسلمان قوم خود را پس در میان
لشکر خانه جنگی شود بادشاه اسلام شهید شود و جمیع نصاری در ملک شام عمل نمایند و با فرنگیان مخالف
آشتی کنند بقیه مسلمانان رو بمدینه آرند و عمل نصاری تا قریب خیبر برسد در آنوقت مسلمانان در تجسس
شوند که حضرت امام مهدی علیه السلام را تلاش باید کرد تا دفع این بلا شود و از دست ایشان

رهائی میسر آید و حضرت امام مهدی علیه السلام در آنوقت در مدینه منوره باشند و بخوف
آنکه مبادا مین ضعیف را تکلیف این امر دهند از مدینه منوره بمکه معظمه روند و ابدال و اولیاء آن
عصر در جستجوی ایشان باشند و بعضی مردم بدروغ دعوی مهدی بودن نمایند در این
اثنا که حضرت امام درمیان رکن و مقام در طواف بیت الحرام باشند که جمعی از مردم ایشانرا
بشناسند و جبراً و کرهاً با ایشان بیعت خلافت نمایند و علامت این قصه آنست که پیش ازین ماه
رمضان که گذشته باشد دروی دو کسوف شمس و قمر واقعه شده باشد و در وقت بیعت آواز
از آسمان شود باین عبارت هٰذَا خَلِيفَةُ اللّٰهِ الْمَهْدِيُّ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا و این آواز خاص
این خلیفه خداست مهدی پس بشنوید حکم او و تابعداری کنید ۱۲
و عام آنمکان همه بشنوند و حضرت امام سیداند از بنی فاطمه رضی الله تعالی عنها و قد ایشان
مائل بدرازی باشد و سطبری و رنگ ایشان روشن و چهره ایشان بچهره جناب نبوت مشابه
باشد اما اخلاق ایشان باخلاق آنجناب مشابهت تمام دارند نام ایشان محمد و نام پدر ایشان
عبدالله و نام والده ایشان آمنه باشد و در زبان شریف وی قدری لکنت باشد که در وقت
سخن گفتن تنگدل شده گاهی دست بران زنند و علم ایشان علم لدنی است و عمر ایشان درین
وقت چهل ساله چون بیعت حضرت ایشان شهرت یابد افواج مدینه بمکه رو نهند و ابدال و اولیاء
شام و عراق و یمن در خدمت شریف حاضر شوند و افواج بسیار از عرب فراهم آیند و حضرت ایشان
خزانه را که بیش در مکه معظمه یعنی کعبه مدفون است و آنرا تاج الکعبه میگویند برآورده در مسلمانان
تقسیم کنند چون این خبر در مسلمانان منتشر شود یک شخص از اهل خراسان که بمقدمه لشکر وی
مردی منصور نام باشد با فوج کثیر قصد مدد حضرت ایشان نماید و در راه جمعی کثیره را از نصاری
و بددینان صاف سازد و همان سفیانی که عدو اهل بیت است و جدها دری از قوم بنو کلب
است فوج بر حضرت امام علیه السلام بفرستد چون این فوج در صحرائی مابین مکه و مدینه برسد در
دامن کوه منزل کند اول و آخر همه خسف شوند و در زمین فرو روند و در آخرت موافق اعمال و
عقیده خود محشور شوند و از انجا هیچ بد و نیک نجات نیابد مگر دو کس یکی این خبر را بحضرت امام
علیه السلام رساند و دیگر بسفیانی نصاری از هر طرف در جمع افواج کوشش نمایند و از ملک خود
و از مردم روم بعزم جنگ ایشان بیایند و لشکر نصاری هشتاد نشان داشته باشد زیر هر نشان
دوازده هزار کس و حضرت امام نیز از مکه معظمه کوچ فرموده بمدینه منوره برسند و از انجا زیارت جناب
نبوت کرده بسوی شام روانه شوند و از اینجا تا بشهر دمشق برسند که از طرف ثانی فوج نصاری

ظهور مهدی علیه السلام

در بیان اخلاق حضرت امام علیه السلام

در مقابل در آید فوج حضرت امام علیه السلام سه فرقه شوند فرقه باشد که بخوف فرنگیان رو
بفرار نهند و از لشکر آنجناب جدا شده متفرق گردند حق تعالی توبه ایشان را اصلا قبول نفرماید و
جمعی که همراه ایشان باشند بعضی شهید شوند و بدرجه شهدای بدر و احد برسند و جمعی نجات
نمایند بتوفیق الهی مشمول عافیت و مامون عاقبت گردند هیچگاه گرفتار فتنه و ضلالت
نشوند پس حضرت امام علیه السلام بقتال نصاری لشکر را بیارایند و جمع کثیر مسلمانان قسمیه
شوند که بی فتح بازنگردند پس همه جماعت شهید شوند و حضرت امام علیه السلام با جمع قلیل
بلشکر باز آیند و صبح ثانی باز جمع کثیر قسمیه شوند که بی فتح بازنگردند و همراه حضرت امام علیه السلام برآیند و
داد جوانمردی بدهند و بدرجه شهادت برسند و حضرت امام علیه السلام وقت شام با جمع قلیل
باز بخیمه ها معاودت فرمایند و روز سیوم همچنان جمع کثیر همین قسم و شرط در رکاب آنجناب
متوجه کارزار شوند و بدرجات عالیه شهادت کامیاب شوند و حضرت امام علیه السلام باز با جمع
قلیل بخیمه ها رجوع فرمایند روز چهارم جمع قلیل که برای محافظت بخیمه و بنگاه بمانند همراه
آنجناب برآمده جنگ نمایند این روز حق تعالی فتح کامل عطا فرماید و جمع نصاری چندان مقتول
شوند که بوی رایت در دماغ باقی ماندگان ایشان باقی نماند بذلت و قلت تمام بگریزند و بر ایشان
شوند و جمع کثیر از ایشان در تعاقب بوادی عدم و جهنم روند بعد ازین فتح حضرت امام علیه السلام
انعام بی شمار بر دلاوران این کارزار قسمت فرمایند اما مردم را بسبب کثرت مقتولین هیچ حظ
از آن مال و دولت نباشد چه با خاندان ها و قبیله ها باشد که از صد کس یکی بماند بعد ازین حضرت
امام علیه السلام به بندوبست بلاد اسلام و سرانجام و انتظام و ادای حقوق انام بپردازند و از هر طرف
عساکر افواج ظفر امواج روانه سازند و تقسیم خزانه بی حساب بهر دو دست انعام فرمایند و خود
بعد فراغ ازین مهمات متوجه فتح قسطنطنیه شوند چون آنجناب بر کناره دریای روم رسند جماعت
بنو اسحاق را که هفتاد هزار تن باشند بر کشتیها سوار کرده برای استخلاص این شهر که اکنون استنبول
نام دارد معین فرمایند چون این جماعت مقابل فصیل آن شهر شوند به تکبیر آواز برآرند دیوار مقابل
آن شهر بمدد نام الهی منهدم گردد و مسلمانان حمله آورده در شهر در آیند و کفار را بکشند و ملک را
بقاعده عدل و احسان بندوبست نمایند از ابتدای بیعت حضرت امام علیه السلام تا این فتح شش
هفت سال گذشته باشد حضرت امام علیه السلام در همین بندوبست باشند که خبری مشهور
شود چه نشسته اید که دجال برآمده بر خاندان ها و شما فتنه و آشوب در آمده حضرت امام علیه السلام

کوچ بطرف شام بقصد معاودت فرمایند در کوچ اول نه سوار یا پنج سوار برای تحقیقات این
خبر پیش پیش لشکر بطریق طلیعه که آنرا در غلط العام تلاوه گویند برآیند و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که من نام ایشان و نام پدران ایشان و قبیله های ایشان و رنگ اسپان ایشان
میدانم ایشان بهترین مردم روی زمین اند در آنوقت پس ایشان تحقیق نمایند که این خبر دروغ
است هنوز دجال نه برآمده است پس حضرت امام علیه السلام شتابی را گذاشته با آهستگی و خبرگیری
ملک روآن اند چندی نگذشته باشد که دجال برآید و دجال مردیست از قوم یهود و لقب او در مردم
مسیح باشد چشم راست او کور مانند انگور بلند شده و موی هایش پیچ پیچ و مرکب او خری باشد
بسیار کلان اول ظهور او در میان شام و عراق باشد و آنجا دعوی نبوت داشته باشد بعد
از آن باصفهان آید و هفتاد هزار یهود اصفهان رفیق او شوند و دعوی خدائی آغاز کند
پس جانب دست راست و چپ فسادها برپا کند و بر اکثر زمین بگردد و مردم را باقرار الوهیت خود بخوانند
و خرق عادات عظیم بحکم پروردگار جل شانه برای امتحان بندگان بر دست او ظاهر شوند لیکن
با اینهمه بر جبین او لفظ (ک ف ر) آشکارا باشد که هر مسلمان خوانده و نخوانده دریابد و غیر اهل
ایمان نشناسند و همراه او آتشی باشد کلان بنام دوزخ و باغ باشد وسیع بنام بهشت مخالفان
خود را در آتش اندازد و محبوبان خود را در بهشت لیکن آتش در حقیقت صفت باغ خوش هوا دارد
و بهشت او صفت آتش سوزان دارد و همراه او توده نان و آب باشد هر که را خواهد بدهد هر که را
خواهد ندهد چون بر فرقه بگذرد اگر اقرار الوهیت او بکنند ابر را گوید ببار پس بارد و زمین را گوید
زراعت آر پس زراعت برآورد و درختان را گوید که بار آر پس بار آورند و مواشی را گوید فربه شو
و شیر گردند و اگر مخالفت او بکنند باران و زراعت بند کند و میوه و شیر باز دارد و جانوران
لاغر شوند و پیش از برآمدن او دو سال قحط گذشته باشد و او در سال سیوم خشک سالی
باشد و خزانه زیر زمین را گوید برآ پس خود بخود از ته زمین برآمده همراه او روانه شود بعضی
مردم را گوید که من پدران شما را زنده کنم تا گواهی بر حقیقت من بدهند پس شیاطین را گوید
که تا در زمین با جسم دیگر در آمده بصورت مردگان متشکل شده برآیند همچنان مسلمانان را انواع
ایذا رسانند و بفضل الهی تسبیح و تهلیل در آنوقت مسلمانان را کار نان و آب کند و از ایذای
گرسنگی و تشنگی تسکین بخشد و بهمین نوع بر چندین ملکها گذاره نماید تا آنکه در سر حد یمن رود و از
هر جا مرتدان بسیار را همراه گیرد تا آنکه بمکه معظمه منزل نماید و در مکه معظمه بمحافظت ملائکه در آمدن

نتوانند واز آنجا قصد مدینه منوره کند ودر آن ایام مدینه منوره را هفت دروازه باشند حق تعالی
بر هر دروازه دو فرشته بفرستد که شمشیرها علم کرده ایستاده باشند وفوج دجال از دیدبه ورعب
او را در شهر راه ندهند ودر ینوقت مدینه منوره را سه بار زلزله روی دهد هر کسی که در دل عقیده
بد و نفاق داشته باشد بخوف زلزله از شهر بیرون آید ودر لشکر دجال گرفتار شده با او ملحق
گردد ونیز درینوقت در مدینه منوره بزرگی باشند در کمال جوانی که برای مناظره دجال بیرون
روند چون نزدیک لشکر او برسند از مردم بپرسند که دجال کجاست مردم او این سخن را
گستاخی دیده قصد قتل ایشان نمایند جمعی دیگر از لشکریان او مانع شوند آیا نمی دانید که پروردگار
ما و شما منع کرده است از آنکه بی حکم او هیچکس را نکشید پس آن مردم رفته پیش دجال ظاهر سازند که
شخصی است گستاخ که در حضور یار میخواهد دجال ایشان را پیش خود طلب نماید چون روی او بینند
بگویند که من ترا شناختم که تو همان دجال ملعون هستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما را از احوال
تو خبر داده اند وحقیقت ضلالت وبطلان تو بیان فرموده اند دجال در خشم آید وبگوید که اره بیارند
وبر فرق ایشان نهاده بکشند تا آنکه دو پاره سازد وهر دو پاره جدا نموده است وخود بینداز بند
وخود در میان هر دو پاره بگذرد بعد از آن التفات با مرا خود نماید وبگوید اگر من این مرده را زنده
نمایم ترا بخدائی من یقین کامل حاصل شود وشبه بر طرف گردد اینها جواب دهند که ما اکنون
هم شبه نداریم واگر چنین گردد یقین ما قوی تر گردد پس هر دو پاره را باهم جمع کند وبگوید که
زنده شو پس باراده الهی زنده شوند وبگویند که اکنون مرا یقین کامل شد که تو همان دجال ملعون
هستی که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم حقیقت تو بیان فرموده اند دجال باز بر سر غضب آمده بگوید که
این را بر زمین بینداز ند وذبح کنند مردم او هر چند کارد بر حلق ایشان برانند هیچ صورت نبانند
پس دجال خجل گشته ایشان را در دوزخ خود که ذکرش سابق گذشت اندازد وحق تعالی آن آتش را
در حق ایشان برد وسلام گرداند وبعد ازین بر زنده کردن هیچ مرده قدرت نیابد واز اینجا
قصد ملک شام کند چون قریب دمشق رسد حضرت امام مهدی علیه السلام در دمشق رسیده باشند
وسامان جنگ کرده باشند وتعبیه لشکر وتقسیم میمنه ومیسره وتقسیم اسباب حرب مشغول بودند
در این اثنای مؤذن اذان نماز عصر بگوید ومردم در تیاری نماز باشند در آن حال حضرت
عیسی علی نبینا وعلیه السلام از جانب آسمان بر کتف دو فرشته تکیه فرموده بر مناره شرقی جامع مسجد
نزول فرمایند واز آنجا آواز دهند سلم یعنی نردبان بیارند پس مردم حاضر آیند وحضرت عیسی علیه السلام

از راه نردبان فرود آیند و با حضرت امام مهدی علیه السلام ملاقات کنند و حضرت امام علیه السلام بتواضع پیش آیند و گویند که یا نبی خدا پیش روید و امامت بکنید حضرت عیسی علیه السلام بگویند که امامت شما بکنید زیرا که بعضی شما بر بعضی امام هستند و این تکریم حضرت حق تعالی هست این امت را پس حضرت امام علیه السلام نماز گذارند و حضرت عیسی علیه السلام اقتدا نمایند و بعد از فراغ حضرت امام بگویند یا نبی خدا اکنون آراستگی لشکر بدست شما است بهر نوع که خواهید ترتیب کنید حضرت عیسی علیه السلام فرمایند نه بلکه جنگ بدست شما است و من محض برای قتل دجال آمده ام که کشتن او بدست من مقدر است پس چون شب بگذرد و صبح آشکار شود حضرت امام علیه السلام با لشکر برای جنگ برآیند و حضرت عیسی علیه السلام فرمایند اسپ برای من بیارید و نیزه بدست من بدهید تا بر این کافر حمله نمایم پس حضرت عیسی علیه السلام بقصد حمله از لشکر برآیند و مسلمانان بر لشکر دجال یورش نمایند مقتله عظیم درمیان آید و آنوقت خاصیت نفس عیسوی چنان باشد که نفس ایشان برابر نظر ایشان برسد و هر کافر یکه نفس ایشان باو برسد مضمحل شود و فنا گردد پس دجال از مقابله ایشان بگریزد و ایشان تعاقب او نمایند تا بمکانی رسند که باب لد نام دارد و او را دریابند و بزخم سنان کار او بر دارند و خون او بمردم نمایند و گویند اگر عجلت در کشتن او نمی کردند او از نفس ایشان خود گداخته میشد چنانکه نمک در آب و لشکر اسلام در قتل لشکر دجال مشغول شود و یهودیان لشکرش را هیچ پناه نباشد بحدیکه اگر در پس سنگ یا درختی یهودی پنهان شود آن سنگ و درخت آواز دهد که ای بنده خدا بنگر این یهودی است پس بگیر و بکشش مگر درخت غرقد که او حمایت یهود خواهد کرد و اظهار ایشان نخواهد نمود و مقام دجال بر روی زمین درین شر و فساد تا چهل روز خواهد بود یک روز برابر یکسال و یک روز برابر یکماه و دیگر روز برابر یک هفته و باقی روزها برابر روزهای معتاد و در بعضی روایات بنظر در آمده که این درازی روزها نیز بنا بر استدراج دجال خواهد بود که آن ملعون چنین سحرش خواهد خواست و حق تعالی بقدرت کامله خود محبوس خواهد داشت اصحاب از جناب نبوت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که در روزیکه برابر یکسال باشد نماز یک روزه ادا نمائیم یا نماز یکسال فرمودند باندازه و تخمین نماز یکسال ادا نمائید شیخ محی الدین ابن عربی که از محققان اهل کشف اند نوشته اند که تصویر این روز چنان دریافت می آید در آسمان ابر غلیظ از هر جانب محیط باشد و روشنی ضعیف که در چنین روز میباشد بتاریکی محض مبدل نشود و قرص آفتاب نمایان نگردد پس مردم بحکم شرع قدیم به تخمین و اندازه وقت مکلف باشند والله اعلم

۵ این حدیث در صحیح مسلم است ... شیخ عبدالحق محدث دهلوی در لمعات شرح مشکوة نوشته اند که لد بضم لام و تشدید دال کوهیست در ملک شام و بعض گفته اند که دهیست از دیه های بیت المقدس ... فارسی ... در مرقات ... نوشته و در مجمع البحار نوشته که موضعیست در شام و بعض گفته اند در فلسطین ... صحیح مسلم ...

بعد انفصال بمقدمه دجال حضرت امام مهدی و حضرت عیسی علیهما السلام در آن بلاد سیر فرمایند
و بلاکشیدگان دجال را ببیان درجات ایشان عند الله تسلی دهند و نقصانهای دنیوی ایشان را
بعنایات الطاف تدارک کنند و حضرت عیسی علیه السلام حکم بقتل خنزیر و شکستن چلیپا و قبول نکردن
جزیه از کفار و تکلیف همه بقبول اسلام بیان فرمایند بعون و عنایت الهی در جمیع بلاد اسلام هیچ کافر
نماند و تمام زمین بانوار عدالت حضرت امام مهدی علیه السلام منور گردد و بیخ ظلم و فساد برکنده شود
و همه مردمان سرگرم طاعت و عبادت باشند و مدت خلافت ایشان هفت سال یا هشت یا نه سال
باشد و ظاهر آنست که هفت سال بفراغت ست و سال هشتم در تدبیر جنگ و جدال با دجال و سال
نهم بمصاحبت حضرت مسیح علیه السلام باین حساب عمر مبارک ایشان چهل و نه سال می شود و در
اثنا حضرت امام مهدی علیه السلام برحمت حق پیوسته شوند و حضرت عیسی علیه السلام بر ایشان
نماز گذارند و دفن سازند و بعد ازین جمیع مهمات و رتق و فتق امور بدست حضرت عیسی علیه السلام
مسلّم شود و عالم در حالت نیک تر باشد و درین اثنای از جناب الهی بایشان وحی رسد که من بندگان
از بنده های خود می آرم که هیچ کس را با ایشان دست مقاومت نمی خیزد پس بندگان مخلص مرا در
کوه طور پناه بده حضرت عیسی علیه السلام در قلعه که حالا بکوه طور قایم ست نزول فرمایند و جمیع
اسباب حرب و آذوقه پرداخت نمایند و درین اثنا قوم یاجوج و ماجوج سد سکندری را شکسته
بیرون آیند و مثل مور و ملخ هر طرف هجوم آرند بجز قلعه حصین از دست ایشان رها نباشد و در قتل
و غارت هیچ باک نکنند اینها بنی آدم اند از اولاد یافث پسر حضرت نوح علیه السلام ملک ایشان
در اقصای بلاد شمال بیرون از هفت اقلیم جانب شمال ایشان دریای شور ست که آب او بسبب
شدت برد چندان غلظت دارد که گذاره کشتی در آن ممکن نیست و از شرق و غرب ایشان دو کوه
عظیم اند بسیار بلند مثل دیوار که راه برآمدن و فرود آمدن ندارد و بر لب دریا رسته اند و بطرف
جنوب ایشان آهسته آهسته نزدیک می شوند چنانکه در میان ایشان فاصله قلیل مانده بود و
سکندر ذو القرنین آن را بدیوار آهنی که بلندیش تا قله هر دو کوه و غلظتش شصت ذرع ست
بند کرده پس این چنان همیشه در روز بکافتن و شکستن آن مشغول میشوند اما حق تعالی بمدد حفظ
خود شبانه بدستور اول درست میگرداند و در وقت جناب نبوت بقدر میانه حلقه دو انگشت یعنی
سر انگشت و شهادت انگشت رخنه افتاده بود و لیکن هنوز باین قدر نرسیده که آدم تواند برآمد از زور
این دیوار شکسته گردد و اینها بیرون آیند و کثرت ایشان بحدی ست که جمعی اول ایشان

به بحیره طبریه چون برسند آبش را نوش کنند و خشک سازند و بحیره طبریه چشمه ایست در
طبرستان مربع ست هر طرف او بقدر هفت کروه و یا ده کروه آبش بسیار عمیق ست و چون
جمع آخرین ایشان برسند بگویند شاید که در وقتی در اینجا آب بوده باشد و بهمین کثرت انواع
ظلم از قتل و نهب و اسر و بی ناموسی و تعدیات شدید و آدم خوری و غیر آن مشغول باشند بهمین
صفت در ملک شام در آیند چون آنجا برسند بگویند که در زمین کسی را نگذاشته ایم بیایید تا خلقت
آسمان را نیز بکشیم باین اراده تیرها جانب آسمان رانند و حق تعالی آن تیرها را برنگ خون آلوده واپس
اندازد چون معاینه کنند خوش شوند که حالا غیر ما هیچ کس باقی نیست و درین فتنه غلبه بر حضرت عیسی
علیه السلام تنگی کند بحدیکه سر گاو بصد دینار بار زد پس حضرت عیسی بدعای برخیزند و اصحاب ایشان
پس ایشان آمین گویند پس حق تعالی بیماری که آنرا در عربی نغف گویند و آن دانه ایست که در بینی
و یا در گردن پیش و بر بر آید در اندک مدت بدستور طاعون هلاک سازد پس این گروه باین
مرض در یکشب همه بمیرند و حضرت عیسی علیه السلام چون از حقیقت آگاه شوند در دراز قلعه کشاده
مردم را برای تجسس حال بفرستند الا بسبب تعفن جیفهای ایشان مردم را زندگی تنگ شود
برای دفع این ایذا باز حضرت عیسی علیه السلام بدعا مشغول شوند و اصحاب ایشان آمین گویند
پس حق تعالی جانوران پرنده دراز گردن و دراز جثه بفرستند که آنها در عربی عنقا گویند پس
آن جانوران بعضی ایشان را بخورند و بعضی دیگر را در جزایر و در آب دریای شور بیندازند و برای
دفع خون و زرداب ایشان باران عظیم سراسر برکت نازل شود تا چهل روز که هیچ مکان پخته
و خام و هیچ خرگاه و خس پوش بچکیدن نماند و این باران بسبب وفور برکات کثرت و کلانی
روئیدگی ها گردد بحدیکه از یک انار و از شیر یک گاو اهل یکخانه سیر شوند و آسایشی رو دهد که
زندگان آرزوی مردگان کنند و بر روی زمین غیر اهل ایمان نماند و کینه و عداوت از دلها
برخیزد و همه مصروف احسان و طاعت شوند و درندگان و ماران مردم را ایذا نرسانند و
کمان و غلافهای شمشیر یاجوج و ماجوج تا چندسال برای سوختن مردم بکار آیند و این حالت
تا هفت سال بر وجه کمال باشد و بعد آن باوجود غلبه خیرات و طاعت لوازم بشریت و نفسانیت
اندک اندک ظهور کردن گیرد و اینهمه در عهد مبارک حضرت عیسی بوقوع آید و مقام حضرت عیسی ع
در دنیا چهل سال باشد و ایشان نکاح کنند و فرزند برای ایشان متولد شود و بعد این مدت حضرت
عیسی علیه السلام سفر آخرت گزینند و در روضه مطهره منوره حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم مدفون شوند

وبعد ازان خلیفهٔ ایشان شود مردی از ملک یمن از قبیله قحطان که نام او جهجاه باشد
بطریقهٔ صالحه عادله سلطنت نماید و بعد از وچند بادشاه دیگر پیدا شوند و در مردم رسوم کفر و
جهل شائع و علم کمتر شود و درین اثنای یک مکان در ملک مشرق و یکمکان در ملک مغرب
خسف شود و در زمین فرو رود و آن فرقه از منکران تقدیر باشد و نیز درین ایام دخان عظیم
در آسمان نمودار شود و بر زمین فرود آید و مردم را تنگ سازد و مومنان را از کام دبستگی دماغ و
آواز و کدورت حواس لاحق شود و منافقین و کافران را بیهوشی پدید آید بعضی در یکروز و بعضی
در دو روز و بعضی در سه روز بافاقه آیند تا چهل روز دخان پایدار ماند و بعد ازان آسمان صاف
شود و نیز درهمین اثنای در ماه ذی الحجه بعد یوم النحر شب دراز گردد بحدیکه مسافران تنگ
دل شوند و بچه گان از خواب برخیزند و مواشی برای چراگاه شور کنند و هرگز صبح نشود تا آنکه
مردمان از هیبت و قلق بیقرار شوند و ناله وزاری آغاز کنند و توبه نمایند چون درازی این
شب بقدر سه چهار شب شود مردم در اضطراب باشند ناگاه قرص آفتاب با نور قلیل شکل
کسوف قمر از جانب مغرب طلوع کند در آن وقت هیچ کس نباشد مگر بوحدانیت حق تعالی
اقرار کند لیکن بوقت طلوع آفتاب از مغرب دروازهٔ توبه که بفضای دسال راه عرض دارد
همیشه کشاده می ماند و در طرف مغرب ست بند شود و پس توبه کسی قبول نشود و نه ایمان
کسی قبول شود چون آفتاب باز همانطرف مغرب چندان مرتفع شود که بوقت چاشت میرسد
بحکم الهی میل بافق کند و بدستور غروب شود و بعد آن هر روز از طرف مشرق با نور و رونق
معتاد بر آمده باشد روز دویم که آن مردم در آن میان باشند کوه صفا که بجانب است
شرقی کعبه است بزلزله شق شود و از آنجا جانور نادر شکل برون آید و سابق یکبار در ملک یمن
و یکبار در ملک نجد خبر جلوه او در افواه عوام افتاده باشد لیکن بزودی غائب شده باشد
و این مرتبه سیوم تمامی صورت خود آشکارا شود و در شکل او مشابهت هفت جانور است روی
همچو چهره آدمی و پایش چون پای شتر و گردنش با یال چون ایال اسپ و دمش چون دم
گاو و کفلش چون کفل آهو و شاخ هایش چون شاخ های گوزن و دست هایش چون
دستهای بوزنه و بفصاحت گویا باشد و در یک دست او عصای حضرت موسی علیه السلام و در دست
دویم خاتم حضرت سلیمان علیه السلام و در جمیع بلاد سیر کند بسرعت تمام که هیچ جوینده
نتواندش یافت و هیچ گریزنده از دست او رهای نیابد و هیچ جرنده از دست او پناه برد

وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم الآیة

بر هر کسی که نشانی کند اگر صاحب ایمان ست بعصای حضرت موسیٰ بر پیشانی او خطی نورانی
بکشد که تمام چهرهٔ او ازو منور و پر رونق گردد و اگر ایمان ندارد بخاتم حضرت سلیمان علیه
السلام بر بینی او یا گردن او مهر سیاه زند که از تیرگی او تمام چهره مکدر و مخجل و بی رونق
شود تا بر یک دسترخوان جمعی نشینند ایمان و کفر از هر یکی بر دیگری هویدا شود این جانور را
دابة الارض میگویند چون ازین کار فارغ شود غایب گردد و طلوع شمس از مغرب و ظهور
دابة الارض تا نفخ صور یکصد و بست سال ست بعد غیبت دابة الارض باد خوش از طرف
جنوب وزد که بسبب آن زیر بغل هر صاحب ایمان دردی پیدا شود که افضل پیش از فاضل
و فاضل پیش از ناقص و ناقص پیش از فاسق مردن گیرند و در قرب قیامت نطق حیوانات و جماد
و چابک و دوال پای پوش بسیار شود و اینها باحوال خانه و دیگر امور خبر دهند چون همه اهل ایمان
از جهان بروند غلبهٔ حبش شود و سلطنت ایشان در جمیع بلاد منتشر شود و آن حبشیان کعبه
معظمه را هدم سازند و حج موقوف شود و قرآن شریف از دلها و زبانها و کاغذها برداشته شود
و علامات خداترسی و حق شناسی و خوف آخرت از مردم محو شود و حیا از میان برخیزد و در راهها
مانند خران و سگان جماع کنند رفته رفته جهل و ظلم حکام و تعدی رعایا با هم دیگر از حد افزون شود
پس دیهات ویران شوند و قصبه‌های کلان همچون دیهات گردند و شهرهای کلان چون قصبات
باشند و آفت قحط و وبا و غارت گری پی در پی افتد و مردم جماع بسیار کنند و اولاد کم شود
و رجوع بحق از دلها کم شود و جهل بحدی رسد که هیچ کس الله الله نگوید پس درین اثنای در
ملک شام امن و ارزانی بیشتر شود و مردم برای روزگار چه تجار و چه اهل حرفه و چه سپاهیان
صاحب مقدور سواریها کرده و اسبابها برداشته خانه کوچ بملک شام روند و بعد چندین نسبت
سختیها در ملک دیگر مردم فراری شده سه کس بنوبت بر شتر و پنج کس بر شتر و همچنین بطرف
شام بگریزند و بعد از آن یک چند مدت آتشی عظیم از طرف جنوب نمودار شود و بر مردم حمله کند و
مردم بی تحاشا بگریزند و آتش در پی ایشان تعاقب کند چون مانده شده وقت نیم روز جا بجا
افتند آتش نیز ساکن شود چون آفتاب گرمی کند آتش در پی رود و چون شام شود آتش
بجای خود قرار گیرد و مردم منزل نمایند چون صبح باز شود آتش در پی آید و مردم گریزان
شوند بهمین طور تا ملک شام رسانند بعد از ان آن آتش باز گردد و غائب شود و بعد ازین
مردم یادگاری ملک خود خال خال متفرق شوند ابادی تمام در ملک شام باشد و این آخر

علامت قرب قیامت ست و اول علامات قیام قیامت بعد ازین سه چهار سال مردم بغفلت
تمام مشغول باشند و نعمت های دنیا از باران و رزق و اموال و شهوت فراوان باشند
که ناگاه روز جمعه که هم روز عاشورا باشد بعد از روشنی صبح مردم برخیزند و هر یکی بکار خود
مشغول باشد کسی بخرید و فروخت و کسی بجمع مواشی و کسی بصاف کردن آبنوش مواشی و کسی
بمهیا کردن اسباب پختن طعام و همچنین بهر کاری مشغول باشند که ناگهان آوازی باریک
دراز در گوش مردم افتد که این نفخ صور باشد و مردم هر طرف در شنیدن آن یکسان باشند
و همه متحیر باشند که این چه آوازست و از کجاست پس آن آواز سخت شدن گیرد تا آنکه مثل
آواز رعد و صاعقه شود پس مردم حول عظیم و قلق پیدا شود چون شدت تمام نماید مردم از خوف
و ترس مردن گیرند و در زمین زلزله افتد و مردم از خانه ها بصحرا بر آیند و جانوران وحشی بهیبت
خورده بسوی مردم گرایند و زمین جا بجا شق شود و آب دریاها در تموج آید و بسبب شکستن
کناره ها هر طرف متفرق شود و آتش خشک شود و کوهها واثق بسبب شدت تپش متفتت شوند
و بشدت وزیدن بادها از جای خود مثل ریگ بپرند و در جوف آسمان و زمین این ریگها و غبارها
و ابرها و بادها هر طرف بدوند و جهان تیره گردد و آن آواز ساعت بساعت در شدت باشد
تا آنکه با آواز سخت هولناک آسمانها بشگافند و ستاره ها فرو ریزند و پاره پاره شوند و در مبادی
این حال مردم در هول موت باشند و یکی پی دیگری بمیرد که آن زمان ملک الموت برای
قبض روح ابلیس متوجه شود و این ملعون از جای بجای گریزان شود ملائکه بگرز های آتشین
او را در گرفته بغلطانند و نزع روح نمایند و هر قدر الم و ایذا که برای مجموع افراد بنی آدم گذشته
است بروی تنها بگذرد و بعد انتهای نفخ صور که بقوت یکدم تا شش ماه باشد که نه آسمان باشد و نه زمین
نه ستاره نه کوه نه دریا نه چیزی همه نیست و نابود شوند و ملائکه هم بمیرند مگر گویند که هشت چیز
از فنا کل مستثنی هستند عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و صور و ارواح و ارواح را نیز بیخودی
و بیهوشی آید که از عذاب قبر هم وارهند و بقول بعضی این هشت چیز را نیز یک لحظه فنا و عدم هست
بالجمله بعد تمامی فنا که غیر ذات حق تعالی نماند رب العزت جل شانه فرماید که کجا اند بادشاهان
و کجا اند دعوی کنندگان سلطنت و کرامت امروز پادشاهی و باز خود جواب فرماید که خدای [illegible]
قهار راست پس مدتی [illegible] صرف باشد بعد مدتی که غیر او نمیداند باز از سر نو بنا
نهد و آسمان ها و زمین را و ملائکه را پیدا سازد و زمین بنحوی باشد که در وی آثار عمارت و حدود

مالکان و نباتات و کوه ها و دریا ها هیچ نباشد و از هر جا که زنده کردن کسی منظور ست عجب ذنب
او را هم آنجا نهند و دیگر اجزای او را که در ترکیب او داخل کردن ست متصل همان عجب ذنب
نهند و عجب ذنب آخر استخوان ست که از طرف پشت تا نشستن گاه میرسد و این استخوان هم
تمام نیست بلکه جزئیست از آن که شود عیدایش استخوانها از وست و این جزو را ملائکه بحکم الهی از
تفرقه و جمیع آفات نگاه میدارند و بوسیدگی و سوختگی با و راه نمی یابد و بعد جمع و ترکیب اجزای
حق تعالی از زیر عرش بقدرت کامله خود باران بفرستد که در قوت منی مردان باشد پس
اجزا هر یکی از آنچه مناسب است از صورت ها گوست و پوست و رگ و پی و استخوان و مغز بخشد
بعد تسوید قالب ها مجموعه ارواح در صور داخل فرماید و بحضرت اسرافیل امر فرماید که بقوت تمام
دمی بر آنها بزند و خود نداد بد که قسم بعزت و جلال من که هیچ روح از قالب خود خطا نکند و چون
رفتن جانور سا بآشیانه خود در آید آن خود در آیند و در صور سوراخ ها ست بعد دار دارواح پس ارواح
مثال مور و ملخ از سوراخهای صور بر آیند و در ابدان خود در آیند و بعد از ان بقوت نفخ اسرافیل
بر آمده متعلق باجسام شوند و زنده گردند و باز بقوت همان نفخ صور زمین ها بشگافد و مرده ها از گور
بر آیند و بسمت آواز افتان و خیزان بدوند و میگویند این نفخ صور در جای واقع شود که صخره متعلقه
بیت المقدس آنجاست و درمیان نفخ اول و نفخ ثانی چهل سال فاصله است برخواستن مردم از
قبور موافق شکل ولادت انسان که از شکم مادر باشد برهنه تن و برهنه پای و بی ختنه و بی ریش
و بروت باشد با موی سر مگر آنکه بی دندان نباشند اما روایت اولی قوی تر و مشهور تر ست
و بچگان و جوانان و پیران تمامت عمر خود برخیزند و کوران و گنگان و کران و لنگان و
جاماندگان و دست بریدگان سلیم الاعضا باشند و اول کسی که زنده شود خاتم النبیین
صلی الله علیه وسلم باشند متصل ایشان حضرت مسیح ع و بعد از ان انبیا جا بجا و بعد از ان
صدیقین و شهدا و صالحین و بعد از ان عوام مومنین و بعد از ان فساق و کفار در اندک
مهلت برخیزند و حضرت ابو بکر و عمر رض درمیان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم و حضرت مسیح
باشند پس امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم با آنجناب و امت هر پیغمبر با پیغمبر خود فراهم آیند و از شدت
هول همه دلها همه را نظر سوی آسمان باشد و هیچ یکی التفات بشر نگاه دیگری نکند و اگر بکند مانند
بچگان از داعیه شهوت خالی باشد چون مردم همه جا بجا قرار گیرند آفتاب نزدیک کرده شود گوی
بر یک میل باشد و از طرف آسمان برق ها مثل لاطفه و اصوات هائله متواتر بشنوند و بسبب گرمی

آفتاب عرق از بدن هر یکی جاری شود انبیا و افاضل مومنین را کف پا تر شود و عامه را تا بشتنگ
وشتالنگ و نیم ساق و زانو و کمر و سینه و گلو موافق اعمال باشد و کفار را مثل لگام تا دو
گوش در گیرد و ایذای بسیار دهد و مردم از گرسنگی و تشنگی عاجز شوند و دفع گرسنگی بخورند خاک کنند
و خاک آن زمان چون میده شیرین باشد و برای دفع تشنگی بر حوض کوثر روند و انبیا دیگر را
حوضها باشند لیکن نه بوسعت و لطافت آب کوثر و سوای گرمی آفتاب هولها دیگر مثل آن از ها
تند و صوت بهار ترسناک نیز لاحق باشند قریب یکهزار سال مردم در این رنج و هول گذرند و نیستند
گروه را که ذکر آنها در عقب خواهد آمد بسایه بخشیدن مکرم سازند و بجمیع روایات این جماعت کم
در سایه باشند قریب بهفتاد فرقه میرسند بالجمله آخر لاچار شده بحضرت آدم علیه السلام وسیله
جویند و پیش ایشان بروند و بگویند که یا ابا البشر شما اید که حق تعالی شمارا بدست خود آفریده و از
فرشتگان خود سجده کنانیده و در بهشت خود ساکن گردانیده و اسماء همه چیزها بیاموخته امروز
برای ما شفاعت کنید که ما را ازین رنج و هول حق تعالی نجات بخشد ایشان فرمایند که حق تعالی امروز
بر سر خشم است که گاهی چنین نبوده و گاهی چنین نباشد و من تقصیری کرده ام که گندم بعد منع
آنجناب خورده ام از مواخذه آن ترسانم روی شفاعت ندارم لیکن پیش حضرت نوح علیه السلام
بروید که اول پیغمبر بود که فرستاده شد مردم پیش حضرت نوح علیه السلام بیایند و بگویند که یا
نوح شما اول پیغمبر اید که بسوی مردم فرستاده شده و حق تعالی شمارا بنده شکر گذار خطاب داده
بر ما رحم کنید و از حق تعالی برای ما شفاعت طلب نمائید ایشان گویند که امروز حق تعالی نهایت
بر سر خشم است که گاهی چنین نبود و گاهی چنین نباشد و از من تقصیری صادر شده که در غرق
پسر خود ادب نداشته سوال کردم و از مواخذه آن ترسانم و روی شفاعت ندارم لیکن پیش
حضرت ابراهیم علیه السلام بروید که حق تعالی او را خلیل خود خوانده است پس مردم پیش حضرت
ابراهیم علیه السلام بیایند و گویند که یا حضرت ابراهیم شما اید که حق تعالی شمارا خلیل خود خوانده
و نار را برد و سلام کرده و شمارا امام الانبیا ساخته برای ما شفاعت کنید پیش رب العزت
تا مارا ازین هول و بلا برها ند ایشان فرمایند که حق تعالی امروز بر سر غضب است چنانکه گاهی
نبوده و گاهی نخواهد بود و از من در سه کلام ایهام دروغ شده از مواخذه آن ترسانم با این
سبب برای شفاعت ندارم بروید بسوی موسی علیه السلام که حق تعالی او را کلیم خود ساخته و با او
سرگوشی نموده باید دانست که این سه دروغ اشارت بسه قصه است اول آنکه یکبار قوم ایشان

در روز عید اطعمه گوناگون پخته روبروی بتها گذاشته درهای خانه مقفل کرده و بزینت و
تکلف تمام بصحرا برآمدند و حضرت ابراهیم علیه السلام را گفتند که شما نیز همراه ما بیائید حضرت ابراهیم
بستارها نظر کردند و گفتند که مرا بیماریست و این یک ایهام کذب بود دوم آنکه حضرت ایشان
بعد خالی شدن شهر درهای مقفل بتخانه را کشاده و تبر بدست گرفته با بتها گفتند که این نعمتهای
لذیذ چرا نمی خورید چون اینها جواب ندادند گفتند چه با ما سخن نمیگوئید چون هیچ جواب ندادند
ایشان سایر بتها را شکسته مگر یک بت کلان را گوش و بینی بریده تبر را بر گردن او گذاشته در
را بند کرده مقفل ساخته بخانه خود آمده نشستند چون کافران باز آمدند و در بتخانه را
کشادند این حالت دیدند دلها سوخته و جانها باتش غضب فروخته در تحقیق افتادند که کرده
این کیست بعضی مردم که مذمت بتان سابق از زبان حضرت ابراهیم شنیده بودند گفتند
یک جوان ابراهیم نامی را شنیده بودیم که ایشان را به بدی یاد میکرد لکن کار بجز وی کسی
نتواند کرد پس حضرت ابراهیم را حاضر ساختند و پرسیدند مگر شما این کار کرده اید ایشان
گفتند که ببینید تبر بدست کلان تر است همون بنابر خشم و غضب دیگران را شکسته است
ازین مجروحان سوال کنید تا خود بیان نمایند این ایهام کذب بار دوم بود و سوم آنکه
چون حضرت ابراهیم ع شهر خود را گذاشته پیش عم خود در حران رفته و در انجا با دختر عم خود
حضرت ساره نکاح کردند و ازین جا نیز بسبب مخالفت دین از عم خود جدا شده هجرت نمودند
در اثنای راه بمصر رسیدند در شهر مصر بادشاهی جبار بود که هر زن صاحب جمال که می دید بزور
میگرفت اگر همراه شوهرش می بود مدعی شناخته می کشت و اگر وارث دیگری می بود او را چیزی
داده راضی میکرد که گویا به نکاح من دادی چون حضرت ابراهیم علیه السلام در انجا رسیدند
و این ماجرا شنیدند متحیر شدند ناگهان مردم آن ظالم آمده پرسیدند که این زن با تو چه علاقه
دارد ایشان فرمودند که این خواهر منست زیرا که بنت العم بودند و از روی دین بحکم انما
المؤمنون اخوة باهم اخوة دینی داشتند و بهمین سخن حضرت ساره را تعلیم فرمودند که اگر کسی
از شما پرسد که این مرد کیست بگوئید که برادر منست این ایهام کذب سوم بود و مختصر قصه
اینست که مردم ظالم چون حضرت ساره را بردند حضرت ابراهیم علیه السلام بدعا و التجا
در نماز استادند و حق تعالی همه دیوارهای حائل را از نظر حضرت ابراهیم علیه السلام محو ساخت
چنانچه حضرت ساره هیچ لحظه از نظر ایشان غائب نشدند پس مردم حضرت ساره را در مکان او

نشانند و آن ظالم آمده شد باز نیت فساد با ایشان نمود هر بار از بند شدن نفس و دست و پای
زدن قریب مرگ شد و از او شان توبه میکرد و دعا از برای خود میخواست و بدعای ایشان خلاص
میشد آخر کار مردم خود را طلبیده گفت که این زن ساحره است زود این را ببرید و حضرت هاجره را
با ایشان بخشید و بسلامت پیش حضرت ابراهیم علیه السلام رسانید و ایشان آن ملک را ناپسند کرده
بملک شام رفتند و سکونت کردند تمام شد قصه سه کذب آمدیم بر احوال شفاعت که چون مردم بحضرت
موسی آیند گویند که یا موسی شما اید که حق تعالی با شما بی واسطه کلام کرده بشما کتاب توریت خود نوشته
داد برای ما در بروی حق عز و علی شفاعت کنید ایشان گویند که حق تعالی امروز چندان خشمناک است
که گاهی چنان نبوده است و گاهی نخواهد بود و از دست من قتل قبطی بی اذن بوقوع آمده از
مواخذه آن ترسانم طاقت شفاعت ندارم پیش عیسی علیه السلام بن مریم بروید پس مردم
پیش حضرت عیسی علیه السلام آیند و گویند که یا عیسی حق تعالی شما را روح خاص و کلمه خود خوانده
است و روح الامین را رفیق شما ساخته است و آیات بینات شما را اعطا کرده امروز برای ما شفاعت
کنید که ازین هول و بلا ما را نجات دهد ایشان گویند که حق تعالی امروز آنچنان بر خشم است
که گاهی نبوده است و گاهی نخواهد بود و امت من گاهی عین خدا و گاهی پسر خدا مرا خوانده
اند و این قول را بمن نسبت کرده اند من از مواخذه تحقیقات آن ترسانم پیش حضرت محمد
صلی الله علیه وسلم بروید پس مردم پیش حضرت صلی الله علیه وسلم بیایند و گویند که یا
محمد صلی الله علیه وسلم شما محبوب خدا اید و حق تعالی شما را در دنیا بمغفرت اول و آخر بشارت
داده اگر حق تعالی بر خلایق دیگر از ان گرنه پر خشم و عتاب باشد با شما هیچ پرسش و مواخذه
نیست و شما خاتم النبیین هستید اگر شما جواب دهید پیش که رویم البته شما برای ما در
جناب الهی شفاعت کنید که ما را ازین بلا و هول نجات بخشد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمایند آری منم امروز برای این کار و حق من است امروز برای شفاعت گری پس بجناب
الهی متوجه شوند حق تعالی در آن روز روبروی همه مردم حضرت جبرئیل را
با براق بهشتی نزد آنجناب فرستد و بروی همه سوار شده بطرف آسمان بروند و مردم را در آسمان
مکان بنهایت وسیع نورانی معاینه شود و آنجناب در آن مقام در آیند و نام این مقام مقام
محمود است پس چون همه مردم در آمدن ایشان را بینند زبان به ثنا و توصیف آنجناب بکشایند
و آنجناب را در آن مقام تجلی ذات بر عرش مجید نموده شود و بمجرد دیدنش در سجده روند تا

قال الله تعالی عز و جل ودخل المدینة علی حین غفلة من اهلها فوجد فیها رجلین یقتتلان الی قوله فوکزه موسی فقضی علیه الآیة ۱۵ سوره قصص

قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر ۲ سوره فتح

قال الله تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین وکان الله بکل شیء علیما ۴۰ سوره احزاب

بیان شفاعت کبری

قال الله تعالی ومن اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا ۷۹ سوره بنی اسرائیل

هفت شبانه روز در سجده باشند پس حق تعالی بفرماید یا محمد سر خود را بردار هرچه گوئی بشنوم
و هرچه خواهی بدهم و اگر شفاعت کنی قبول نمایم پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر مبارک برداشته
در جناب الٰهی آنقدر ثنا و صفت نمایند که هیچ کس از اولین و آخرین نگفته است باز فرمایند که
مرا هم اینوقت حاضر نمیشود در انتقام بعد صفت و ثنا نیز بگویند الٰهی در دنیا این جبرئیل هم مرا از
جناب تو عهد رسانیده که امروز مرا هرچه راضی شوم خورسند و شادمان نمائی من امروز وفای
العهد میخواهم حق تعالی بفرماید درست گفته است جبرئیل هرگز دروغ نمیگوید امروز البته شما را راضی
میکنم و شفاعت شما را قبول مینمایم پس بروید و من هم بر زمین تجلی میکنم و حساب بندگان گرفته
هریکی جزای عمل او میدهم پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر زمین بیایند و هم کنان سوال کنند که
پروردگار در حق ما با شما چه فرمود ایشان فرمایند که حق تعالی بر زمین تجلی مینماید و حساب هریکی گرفته
بجزای عمل او میرساند درین اثنا نور عظیم از جانب آسمان بر زمین به آواز هولناک فرود آید چون
نزدیک رسد همه فرشتگان شنیده و فهمیده بپرسند آیا پروردگار ما درین نور است ایشان
گویند که پاکی و تنزیه حق تعالی راست ما فرشتگان آسمان دنیا هستیم ایشان فرود آمده بدور تر
کناره های زمین استاده شوند بعد ازان نوری بزرگ تر از سابق و آوازی پرهول تر از آسمان
نازل شود چون نزدیک رسند ازایشان مردم استفسار نمایند آیا تجلی پروردگار ما درین
نور است گویند پاکی و تنزیه حق تعالی راست ما فرشتگان آسمان دوم هستیم پس نزدیک تر از
فرشتگان سابق جای گیرند همچنین فرشتگان هر آسمان فرود آیند و یکی از دیگری بیشتر
با عظمت تر باشند و نزدیک تر از سابق جای گیرند بعد ازان ملائکه گرد عرش فرود آمده
نزدیک تر از همه استاده شوند پس حضرت اسرافیل را حکم شود که صور نفخ کنند پس از آواز صور
جمله انسان بیهوش شوند مگر حضرت موسیٰ علیه السلام که ایشان را سبب بیهوشی از تجلی طور
استعداد دیدن تجلی بهم رسیده است پس حق تعالی بر عرشی از عرشهای خود تجلی فرماید و هر چهار
کنج آن عرش از هشت فرشته بر زمین آرند و پایه نشین او را بجای صخرهٔ بیت المقدس
نهند و زیر این تخت هفت گروه را جائی دهند چنانچه در حدیث شریف وارد شده است
پادشاه عادل و آنکه بجوانی در عبادت برخاسته و آنکه دل همیشه بمسجد تعلق دارد محض برای
ذکر و نماز و آنکه در تنهائی بشوق و خوف خدا گریه میکند و آن دو کس که برای خدا محبت میدارند
و حاضر و غائب یکسانند و آنکه صدقه میدهد باخفا که هیچ کس غیر او و حق تعالی نداند و آنکه

وجاء ربك والملك صفا صفا ۱۲ سورهٔ فجر
قال الله تعالی ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض ... ۱۲ سورهٔ زمر
قال الله تعالی ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة ۱۲ سورهٔ الحاقة
بخاری مسلم ۱۲

زنی صاحب جمال و مال خود او را بخواهد و او از ترس حق تعالی باز ماند و در روایات دیگر بعضی مردم سوای اینها نیز آمده اند و ظاهر اینست که سایهٔ ایشان در تیزی آفتاب خواهد بود چنانکه گذشت و هر چهار پایهٔ عرش دو دو فرشته بر دارند و کیفیت نزول هیچکس را معلوم نباشد چون اسباب سلطنت الهی جابجا قرار گیرد و سراپرده های عزت گردش بکشند حضرت اسرافیل را حکم شود که بار دیگر در صور دم زنند تا مردم باقاقه آیند و درین افاقه بتابیر آواز صور پرده حائل درمیان عالم غیب و عالم شهادت شق شود تا مردم سا اشخاص ملائکه و جن و اعمال و اقوال و بهشت و دوزخ و عرش و تجلی معاینه گردد و اول کسیکه افاقه یابد جناب حضرت خاتم الرسل باشند و بعد ازان بهر ترتیب که خدا خواسته است و این زمان روشنی شمس و قمر بکار گردد و زمین و آسمان و ظاهر و باطن بنور حق تعالی روشن شود این هنگام اول حرف که حق تعالی با بندگان فرماید اینست که حکم شود ملائکه را تا بندگان را خاموش کنند چون همه خاموش شوند ارشاد شود که ای بندگان از عهد آدم تا آخر دم دنیا شما شب و روز حرفها نیک و بد میگفتید و من می شنیدم و ملائک من می نوشتند اکنون شما همه یک حرف من بشنوید که امروز بر شما هیچ ظلم نیست اعمال شماست که شمارا موده میشود و جزای آنها بشما میرسد پس کسی که خوبی یابد باید که ستایش بدرگاه الهی بجا آرد و کسی که چیزی دیگر بیند پس ملامت نکند مگر خود را و درین حال حکم شود که بهشت و دوزخ را حاضر سازند تا بندگان حقیقت هر دو را معاینه سازند و بشناسند پس بهشت را بکمال آرایش و زینت و نعمت بر همین تجلی الهی کشیده بیارند و دوزخ را حاضر سازند هر بار از هول و هیبت و غضب ساخته و طعمه به آتش نهاده تا شعله های دراز برخیزد و شرارهای پی در پی برابر محلهای کلان مانند قطار شتران پی در پی جستن گیرد و آواز تند و شهیق حق جل و علا و خواستن غذای خود از جن و انس و تبان بنوعی از هیبت و قهر ادا سازد که همه مردم بلرزه در شده بزانوها بیفتند و اگر یکی عمل نیک هفتاد پیغمبر داشته باشد بداند که برای این روز هیچ نکرده بودم و دوزخ را سری و گردنی باشد و دهان و چشمان که از سر و آتش بیارد که مسافت هفتاد سال و زیاده ازان گرمی و بدبوی او منتشر شود و درانحال حکم شود که یک کسی را از دوزخیان که هیچ یکی را در جهان آسایش و راحت زندگی برابر او نبوده است و هیچ غم ندیده است حاضر سازند و همچنین یکی را از بهشتیان که مثل او مبتلای نقصان بدن و فقر و مرض و ذلت و غم کسی دیگری نه باشد حاضر سازند چون هر دو حاضر شوند بملائک حکم شود که این بهشتی را به

ف — ذکر حاضر کردن بهشت و دوزخ بر زمین برای حشر

دروازهٔ بهشت ساعتی قایم کرده باز بیارند و این دوزخی را ساعتی بر دروازهٔ دوزخ داشته
باز آرند و چون هر دو در محشر باز آیند ازان بهشتی پرسند که در عمر خود گاهی سختی دیده گوید که
هر رگ و پی و هر بن موی من چندان پر از لذت و راحت است که هیچ سختی در خیال من نمانده و
ازان دوزخی پرسند که گاهی در عمر خود آرامی کرده بودی و لذت دیده بودی گوید که بر
اجزای من هزاران گونه رنجها و المها و بے آرامیها سراسر شده که تصویر راحت در خیال و وهم
من نمیگذرد و بخاطر من نمی آید آنزمان حقایق همه اعمال بصورتها حاضر شوند نماز گوید الهی منم
نماز حاضرم روزه گوید الهی منم روزه حاضرم زکوة گوید الهی منم زکوة حاضرم حج گوید منم حج حاضرم
جهاد گوید منم جهاد و عتاق گوید منم عتاق و تلاوت گوید منم تلاوت و ذکر و غیر آن حاضر شوند
هر یکی را حکم شود که شما همه نیکی ها هستید بجای خود باشید که بکار خواهید آمد بعد ازان اسلام
بیاید و بگوید الهی تو سلام هستی و من اسلام حکم شود که حاضر باش و نزدیک شو که امروز از تو
مواخذه میکنم و بر تو درگذر میکنم و مراد از اسلام مضمون کلمه خواهد بود والله اعلم بعد ازان حکم
شود ملایکه را که صحایف اعمال هر یک را پرانند و باید که صحیفه اعمال هر یکی بدست او برسد و از او خطا نکند
پس اعمال نامه هر یکی بدست او در آید لیکن مومنین را از رو برو بدست راست و کفار را از پس پشت
بدست چپ چون هر یکی در و نظر کند بتقاضای آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ در یک نظر همه
نیک و بد معاینه شود لیکن حکمت الهی برای اظهار مرتبه و حال هر یکی را اختیار او باو گذارد پس
اول از کافران سوال توحید و شرک باشد انکار صرف نمایند که ما گاهی شرک نکرده ایم برای
الزام ایشان آن قطعهٔ زمین را که بر و کفر میکردند و آن قطعهٔ آسمان که زیر او میکردند و آن روز و شب و ماه را که در وی میکردند
و حضرت آدم را که هر روز احوال اولاد ایشان بر او اظهار میشد و ملایک را که هر روز قول و فعل ایشان می نوشتند
شاهد آرند چون از کمال انکار شهادت هیچ یکی قبول ندارند بر زبان مهر کرده شود و هر عضو ایشان را
باعمال او گویا سازند چون همه اعضا شهادت دهند اول بر اعضای خود تف و لعن کنند که ما اینهمه
برای شما کردیم اعضا گویند که ما به تسخیر الهی در اختیار شما بودیم و اکنون بحکم او گویا شدیم شما ستمگار
بودید که بمخالفت مالک حقیقی ما را با خود در بلا گردید و شکر تسخیر ما بجا نیاوردید و غرض از داد
ما نفهمیدید ما جز کلمه حق نتوانیم گفت پس ملزم شوند و بشرک و کفر و افعال بد اقرار نمایند
لیکن ثانیاً عذرهای گوناگون را در میان راه دهند اول آنکه ما بجبر بودیم و احکام شما را ندانستیم
از جناب الهی حکم شود که من پیغمبران را با معجزه های ظاهر فرستادم و اینها پیغام های مرا بامانت

تا هم بشما رسانید ند از کجا غافل بودید و چرا اقرار ننمودید گویند که پیش ما هیچ پیغمبر نیامده است
و هیچ پیغام بما نرسانیده پس اول حضرت نوح[۵۱] علیه السلام را در مقابل قوم ایشان حاضر سازند
حضرت نوح ع بگویند ای منکران و ای دروغ گویان یاد ندارید که من شما را اینقدر مدت دراز
که نهصد و پنجاه سال باشد بگوناگون طریقهای ترسانیدم و پیغام های حق تعالی رسانیدم
چه قدر محنت و کوشش کرده ام و در خلوتها[۵۲] و جلوتها چه قدر اثبات وحدانیت حق تعالی
و رسالت خود نموده ام و بدلیلهای واضح و معجزه های ظاهر اثبات آن کرده ام میدانید که در
فلان مجلس شما چنین گفتم و شما چنان جواب دادید و همچنین قصه های تبلیغ و انکار یاد دهانند
این کافران انکار صاف کنند و گویند که ما شما را میدانیم و هیچگاه پیغام الهی از شما نشنیده ایم حق
تعالی حضرت نوح ع را فرماید یا نوح بر تبلیغ خود شاهدان حاضر کنید ایشان عرض کنند که یارب
العزت شاهدان من امت حضرت محمد[۵۳] صلی الله علیه وسلم ست پس عالمان این امت و صدیقان
و شهیدان را حاضر کنند و گویند که شما خبر دارید که نوح ع با امت خود پیغام الهی در باب توحید و
اثبات نبوت رسانیده است گویند که ما شاهدیم و چنین ست بدلیل این آیة وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ۝
کافران امت حضرت نوح ع گویند که شما در وقتی که ما بودیم نبودید و احوال ما ندیده اید و گفتار
ما نشنیده اید شهادت شما در حق ما چگونه مسموع شود حضرت[۵۴] صلی الله علیه وسلم فرمایند که امت
من راست میگوید که ایشان را در دنیا این حقیقت بتحقیق از خبر الهی که قوی تر از معاینه است
به ثبوت رسیده است آنگاه این کافران ملزم شوند و بهمین طریق امت حضرت هود و حضرت
صالح و حضرت ابراهیم و حضرت لوط ع و حضرت شعیب و حضرت موسی و حضرت عیسی ع و دیگر
امت ها درجه بدرجه مقابله کنند و ملزم شوند بعد از ان راه معذرت پویند و گویند که فی الواقع
نفهمیدیم و خطا کردیم لیکن موجب این اغوا دیگران بودند و عذاب ما بر ذمه ایشان بنه و ما را
بسوی دنیا بفرست[۵۵] تا عمل نیک بجا آریم و باحکام تو بگردیم از جناب الهی جواب آید که عذر شما
نا مسموع ست آنچه حق تفهیم بود ادا کردیم و مدت دراز[۵۶] فرصت دادیم حالا باز گشتن محال است
پس اعمال کفار را که نیک بودند در همانجا حبط[۵۷] کنند و سیئات سابر قرار دارند چرا که هر عملی نیک
که برای اصنام کرده بودند در جناب الهی مقبول نشد و هر عملی که برای حق تعالی کرده بودند
بسبب جهل در معرفت او تعالی و مخالفت امر او وایفاء حق سبحانه تعالی جزا او را در دنیا

مستحق بدل نمانند پس فرمان الهی بحضرت آدم رسد که لشکر دوزخ از اولاد خود جدا کن
ایشان عرض نمایند که بچه حساب فرمان شود که از هزار تن یکی برای بهشت و نهصد و نود و نه
برای دوزخ این زمان در مردم هول افتد که بیش از بیان است پس حکم شود هر کسی که عمل
کرده است از معبود خود جزا آن طلب نماید پس هر گاه در پی معبود خود شوند و صورت
پرستان مار و حاتیت شیاطین که با آن صور متعلق بودند و بکرشمه‌ها اظهار میکردند و در
خواب و بیداری راه اغوای پیمودند روبرو حاضر شوند و بت پرستان بشهادت قلب و مناسبت
باطن در پی ایشان شوند و جمعی که حضرت مسیح و ملائکه و دیگر انبیاء و اولیاء را پرستش میکردند
این جمیع صالحین از ایشان بیزار بودند و فی الحقیقت در بار ایشان شیاطین بودند روبروی
ایشان همان شیاطین حاضر شوند خادمان قضا به پرسند که آیا همین اند معبودان شما ایشان
بشهادت دل و مناسبت معنوی بگویند که فی الواقع همین اند معبودان ما ملائکه گویند پس روید
همراه ایشان تا برسانند شما را بسزای جزای کردارهای شما این کافران بسبب شدت
تشنگی از ایشان آب خواهند و روبروی نظر ایشان سراب یعنی مانند آب نمودار شود چون
باینجا رسند آن سراب محض آتش باشد که بزبانه‌های دراز ایشان را در خود کشند روبروی جمیع
این کافران گردنی از دوزخ برآید مانند جانور که دانه را التقاط نماید بمنقار خود ایشان را
برداشته فرو برد و بعضی یکباره آن آتش رسیده واویلا آغاز کنند و ایستادگی نمایند
ملائکه قهر یکی سا برروی کشیده و دیگری را موی سر پا گرفته بر دوزخ برسانند و همچنین جمیع
کفار چون همه‌ها در این آتش که سر او دیهای دوزخ است جمع شوند شیطان بر توده
آتش برآمده همه‌ها را بخود خواند همه‌ها بگمان آنکه سردار ماست بمکر و حیله نجات ما درست کرده
باشد رو بدو آیند و او بگوید ندانند که پروردگار شما خدا بود که همه احکام او حق بودند
و من دشمن شما و بد شما بودم و هیچکس را بزور و اکراه بخود نکشیده ام مگر شما را آوازی
داده ام و ترغیب نموده ام و شما با کم عقلی و خام طمعی آن وسوسه را راست پنداشتند
و در پی آن افتادید پس اکنون ملامت بخود کنید نه بمن هیچ توقع نجات و سعی در خلاص
از من چشم مدارید چون این حرف رسوائی و ناامیدی از وی بشنوند بخصومت و لعن و طعن
باهم در آویزند و هر یکی از تابعان و متبوعان خواهند که وبال خود به دیگری بیندازند و خود
تخفیف یابند لیکن این خیال محال بآگاهی نرسند و روی از روی باطل نه بینند و ملائکه

هر یکی را کشان کشان بجاییکه مقتضای اعتقاد و نیت و عمل اوست برساند و گرمی آن
آتش هفتاد درجه زیاده از گرمی آتش این جهان است و رنگش اول سفید بود و بعد هزار سال سرخ
گشت و اکنون سیاه است تا هزار سال و دوزخ را هفت طبقه است و هر طبقه را دروازه ایست که از
و همه ایشان اول برای عصات مومنین و کافران مخلدین که با یک نوع کفر نوعی را از اعمال
بد الحاق کرده اند مثلاً با شرک یکی را از انبیا نصرت و حمایت نموده و طبقات دیگر فقط برای کفار
است مثلاً یکی برای مشرکان و یکی برای مجوسیان و یکی برای دهریه و ملحدان و یکی برای
کفار یهود و یکی کفار نصاری و طبقه ایست برای منافقان نام آن طبقه جحیم است و دوم جهنم سوم
سعیر چهارم سقر پنجم لظی ششم هاویه هفتم حطمه و در هر یکی ازین طبقات وسعی عظیم و عذابهای
گوناگون و مکانهای نشان میدهند مثلاً مکانیست که نام او غی است که از سختی و طغیان
او باقی دوزخ هر روز چهار صد مرتبه از حق تعالی پناه میجوید و مکانیست دیگر که نام او زمهریر است
در آنجا سردی بحدیست و مکانیست که او را جب الحزن بگویند یعنی چاه اندوه و چاهی است که
او را طینة الخبال گویند و کوهی است که او را صعود میگویند هفتاد سال را بردن و راندن کافران
بالای رسانند و از آنجا بطرف پایین بغلطانند تا در قعر دوزخ افتند و تالابی است او را حمیم میگویند
چنان گرم است که چون بلب میرسد لب بالا سوخته و ورم کرده بینی و چشم را بپوشد و لب
زیرین ورم کرده تا بسینه و ناف برسد و زبان سوخته دهان را تنگ کند و چون در حلق
برود معده و رودها را چاک چاک سازد و دیگر تالابی است که او را غساق میگویند چرکین
و ریم و خون کفار گندیده دران جمع میشود و چشمه ایست که او را غسلین میگویند و بعضی کثافتها
و آلودگی های کافران در آنجا جمع میشود و همچنین مکانها بسیار و بعضی اهل دوزخ را برای
بسیار کردن عذاب تن های دراز دهند و بدنها دهند و هر جزوی را و هر بن موی را از ظاهر و باطن
چیزی از انواع عذاب از سوختن و کوفتن و مار و کژدم و خلانیدن خارها و چاک کردن
چرمها و نشانیدن مگسها بر گوشت نو برآمده و مانند آن از انواع عذاب ظاهر و ازین شدت
حرقت بمجرد رسیدن آتش هر گاه بدن سوخته گردد فی الفور بدن تازه برروید تا بدان عذاب
را بچشند و در ساعتی هفتصد بدن مبدل شوند که اجزای اصلی ایشان را فنا نیست و گوشت و
پوست دمبدم خواهد رست و دردها و غمها و حسرتها و ناامیدیها و جدال میان خودها و
خوشوقتی اعدای و گوناگون تکلیفات احشا در باطن بقدر آن بدنها پردازند چنانچه بعضی

کافرانرا غلظت پوست چهل و دو ذرعه و دندانها مثل کوه‌ها و جای نشستن میان سه منزل راه و دیگر اعضا نیز مناسب آن بدهند و بعد مدت دراز بر این کافران سوای این همه عذابهای عذاب گرسنگی شدید چندان مسلط کند که برابر همه عذابها گردد و بقلق تمام طلب غذا کنند حکم شود که از درخت زقوم که تیز و تلخ و خاردار و بسی سخت ست و در قعر جحیم بروییده مثل این زقوم که از آب و گل رسته است بخوردن ایشان بدهند چون ازان درخت بخورند گلو بگیرد و آنکه یاد کنند که در دنیا چون لقمه در حلق میشد بآب میگذرانیدیم پس آب طلب نمایند پس حکم شود که از حمیم بخورانند و بمجرد رسیدن آن بلب لبها سوخته و ورم نموده تا ناصیه و سینه برسند و زبان منقبض شود و حلق چاک چاک گردد و امعا ریزه ریزه گشته از دبر برآیند چون ازین حالت بیقرار شوند بسوی مالک که از جمله نوزده ملک موکل بدوزخ رئیس مطلق ست عاجزی نمایند که ما را مرده سازد تا ازین ایذا برهیم بعد هزار سال بعد ناله و زاری بسیار جواب گوید که شما برای همیشگی پیدا شده اید از موت چه حرف بعد ازان هزار سال حق تعالی را دعا کنند و فریاد نمایند خداوندا جان ما را بستان و ما را برحمت خود ازین عذاب برهان بعد هزار سال حق تعالی فرماید که خاموش شوید با من سخن نگوئید که شما را برآمدن نیست بالنگ ... بگویند بیائید تا صبر کنیم که انجام صبر آرام و کشایش ست حق تعالی را بزاری و عجز هزار سال یاد کنند بعد هزار سال نا امید محض شوند و گویند برابرست بر ما بیقراری کنیم یا صبوری نمائیم هیچگونه امید خلاص نیست اینست حال کفار و آمد و رفت ایشان در دوزخ از جائی بجائی و از محشر بجهنم و از کوه آن بر روی باشند پایهای طرف بالا باشند و سر ایستاده شوند و بهمین حال از موذیات راه پرهیز کنند و رویهای جمعی از ایشان مسخ شوند بعضی بصورت سگها و بعضی بصورت خرها و گرگها و بعضی بصورت مواشی‌ها و بعضی بصورت بوزنه‌ها و بعضی بصورت ... و بعضی بصورتهای دیگر و بعضی که کمال تکبر و گردن‌کشی داشتند در محشر بر قامت مورچه آرند تا در کمال ذلت پایمال باشند اینست حال کفار اما مسلمانان که در محشر باشند بر مراتب گوناگون باشند ... که محض نظر بر جلال خدا با یکدیگر صحبت‌ها و ملاقات‌ها و جدائی‌ها داشتند ... بهمین تجلی حق باشند و جمعی را که بکمال توکل آراسته بودند و نظر ... دنیا بغیر از حق نداشتند روی‌های ایشانرا مانند ماه شب چهاردهم ... از سایر مجمع بحساب و کتاب جدا سازند و جمعی را که با ترک دنیا و فقر کشتی حقوق جهاد و قیام داشتند بی حساب

کتاب برای جنت جدا سازند و جمعی دیگر را که قیام لیل بکمال حضور و ادب می نمودند با هم سادات الناس مخاطب و مفتخر ساخته نیز بے حساب و کتاب جدا سازند بعد از آن جمعی را که در هیچ لحظه خلا و ملا از شغل و طاعت و عبادت عاطل و غافل نبودند و در عسرت و یسرت حمد و شکر الٰهی نمی گذاشتند مباهی و معزز باسم اشرف الناس نموده امتیاز بخشند و سایر مومنین را از صالحین و دیگر منافقان را که بدعوی شریک ایشان بودند فرقه های مختلف سازند اهل نماز یکجا و اهل صیام یکجا و اهل صدقات یکجا و اهل حج و عمره یکجا و اهل جهاد یکجا و اهل خدمت و تواضع یکجا و اهل احسان و حسن خلق یکجا و اهل ذکر و اهل اوراد یکجا و اهل خوف و ترحم یکجا و اهل عدالت و انصاف یکجا و اهل شهادت یکجا و اهل صدق و وفاء عهد یکجا و علما راسخین یکجا و زهاد و خاکساران یکجا و عوام کالانعام یکجا و حاکمان ظالم یکجا و خونیان یکجا و زانیان یکجا و دروغ گویان یکجا و دزدان یکجا و غارتگران یکجا و رنجانیدگان پدر و مادر یکجا و سود خواران یکجا و رشوت خواران یکجا و تلف کنندگان حقوق یکجا و شراب خواران یکجا و مال خواران یتیمان بیکسان یکجا و مانعان زکوٰة یکجا و تارکان صلوٰة یکجا و خائنان امانت یکجا و شکنندگان عهد و پیمان یکجا و همچنین هزارها گروه باشند و هر امت همراه پیغمبر خود باشد و از این گروه ها که جامع دو صفت و سه صفت و چهار صفت و همچنین جامعان از اوصاف نیک و بد باشند جدا جدا شوند و مانعان زکوٰة جانوران را در صحرا ریشت بخوابانند و آن جانوران بر حلقه کرده بر وی بگذرانند تا بپایها پایمال کنند و بدین ها بگزند و بشاخها بزنند و چون یک دوره بانجام رسانند دوره دیگر را شروع کنند و همچنین شرابخواران را بشکل آسیب زده برخیزانند و شکمهای ایشان را مانند بحر پائی پر از مار و کژدم بسازند و مصوران را تکلیف دهند که در آن صور ها روح اندازند و خواب دروغ گوینده را تکلیف دهند که در دو جو گره زنند و باخفا جاسوسی کنندگان را شیشه گداخته در گوش اندازند و همچنین بعضے فاسقان را در مواخذه و معاتبت دارند تا آنکه زمین محشر از کفار بالکل خالی شود در این هنگام حق تعالے بجمیع مسلمانان که از هر قرن و ملت بوده اند و در محشر یکجا جمع شوند عیان گردد و بگوید ای مردم همه اهل دین و مذهب بجای خود رفتند شما چرا همین جا مانده اید ایشان گویند که هر اهل دین همراه معبود خود رفتند چون معبود ما همراه خود خواهد برد خواهیم رفت آنجناب خواهند فرمود که منم معبود شما همراه من بیائید لیکن مردم آن صورت را نشناسند که تجلی حق است و بگویند که

پناه میگیریم بخدا از تو هرگز معبود ما نیستی از انجناب خطاب شود که شما معبود خود را دیده اید گویند ما را چه مقدور بود که معبود خود را می توانستیم دید پس از انجناب حکم شود که پس شما را از معبود خود نشانی ست که بان می توانید او را بشناخت گویند آری پس آن تجلی مستور شود و تجلی دیگر نمایان گردد و از ساق آن پرده را بر داشته آید پس همه اقرار نمایند که توئی پروردگار ما و همه بسجده افتند مگر منافقان که مهره پشت ایشان کرخت شود بجای سجده به پشت ها بیفتند با ایذا تمام از آن حالت برخیزند و آن تجلی معظم در هوا پیش و پس دوان گردد حکم شود که بهشت را رو بر وا آرند و دوزخ را در میان زمین محشر و بهشت بگذارند و در ظلمت شدید آن شوند و هر امت همراه پیغمبر خود روان شود و اهل ایمان را دو مشعل عنایت شوند یکی پیش روی و دوم بر دست راست رود و آنانرا که کمتر اند یک مشعل و کمتر انرا از ایشان مشعل در دست راست باشد و ناقصانرا نوری افتد بر ناخن نر انگشت و ناقص تر انرا اندک نوری باشد بر نر انگشت مانند شب چراغ که گاهی بدمد و گاهی تاریک شود و منافقانرا مطلق نور نباشد بعد دو نور دیگران بروند تا آنکه بر کناره دوزخ برسند آنجا پل بر پشت دوزخ قایم کرده باشند که باریک تر است از موی و تیز تر است از شمشیر پس حکم شود که از این پل بطرف جنت بگذرید گویند که راه ان پل پانزده هزار سال است پنج هزار سال بطرف بالا رفتن و پنج هزار سال راه هموار رفتن و پنج هزار سال برای فرود آمدن و در بعضے روایات حساب همه اعمال در زمین محشر میشود و موافق آن بر پل میگذرند و در بعضے روایات دیگر بالای این پل هفت جا صحرائیست پهناور بغایت وسیع که همه مردم در آنجا پیش و پس جمع شوند و قرار گیرند و در آن صحرا ترازو برای وزن اعمال ایستاده است و در هر جا حساب یکنوع اعمال در پیش در جای اول حساب نمازها است و دیگر عبادات بدنی مانند روزه و اذکار و دعوات که در عمر خود چند نماز بر ذمه خود میداشت و چند نماز ادا کرده است و بچه نوع آداب ظاهر و باطن بجا آورده و نوافل چه قدر گذارده اگر فرض تلف کرده باشند هفتاد نفل هم سنگ یک فرض گردانند و نماز بصورت انسان شده حاضر شود و آنکه ناتمام ست بی دست و پا باشد و آنکه با اذکار و اوراد ست مزین بلباس و زیور باشد و آنکه ناقص ست نقصان در صورت آن هویدا بود و بهمین دستور حساب روزه باشد و در صحرای دیگر حساب زکوة و سایر عبادات مالی بهمین وضع زیرا که همین ضابطه در جمیع اعمال جاریست و در صحرائی دیگر عبادات مرکبه چون حج و جهاد با کافران و در صحرائی دیگر از اخلاق

وباحوال قلب از زهد وحرص وعلوم ونیات و در صحرای دیگر جنایات قتل وجراحات و در صحرای
دیگر از جنایات اموال واکل وشرب وعقود فاسده و در صحرای دیگر از حقوق خلق و در هر صحرا
از ینها بعد سنجیده شدن حساب از تضعیفات اعمال وتقصیرات آنها واز کفارات اعمال بد وحبط
کردن آنها واز اعمالیکه از طرف دیگران بدعاها واحسانها ومکافات از ظالمان که بذمه او ثابت
شده است کاغذش را درست نموده بر پل صراط روانه سازند موافق حساب خود در راه پیش
آیند وحقوق مظلومان را اندازه فرمایند وبرابر آن حسنات ظالمان بمظلومان دهند واگر در پیش
ظالمان حسنات نماند گناهان مظلومان بهمان اندازه گرفته بر سر ظالمان نهند ومظلومان را
سبکبار سازند ودرین مکافات ایمان را واعمال قلب را داخل نه سازند اعمال بدن را
تبدیل ونقل کنند واین تبدیل ونقل اول در نوافل شود وچون کفایت نکند در فرائض نیز
جاری سازند وبعضی مردم صاحب همت باشند که نظر بر اعمال خود نداشته وهمت بر فضل حق تعالی
گماشته بعضی حسنات را به محتاجان بی مکافات بخشند وچندین برابر آن از فضل حق یابند
چنانچه روایت است که دو کس برابر در مقام وزن حاضر شوند یکی باشد که میزان حسنات وسیئات
او برابر شده اگر یک نیکی در پله حسنات بیفزاید آن پله گران تر شود ومستحق بهشت گردد ودیگری
باشد که در مقابله سیئات همگی یک حسنه دارد اول را حکم شود که از دوستان وحقداران خود
یک نیکی بیار تا مستحق بهشت گردی از هر کسی که توقع داشت التجا نماید هیچ جا رشد کسی با او مواسات
نکند چون شخص دوم این حالات دریافت نماید بگوید که در مقابله سیئات من یکی حسنه است ترا
با این همه خوبیهای یک حسنه بداد مرا که خواهد داد ومرا از یک نیکی چه خواهد کشود این نیکی هم ترا بخشیدم
برو در بهشت ومن دانم وحق خدای تعالی بفضل عمیم خود فرماید که هر دو را به بهشت برند ودر
ترجیح برابر سازند ووزن اعمال در ترازو وبطومارها[٩١] نوشته باشند وآن چیزها که بآن تقرب
در جناب الهی جسته اند مثل آب وضو وخون وگوشت قربانی وبول[٩٢] وسرگین اسپهای جهاد
وبچه های نوزاد که بر موت ایشان صبر کرده باشند در میزان داخل سازند وکلمات[٩٣] ثنا وتعظیم
حق تعالی بقدر وسعت معرفت گوینده پهنا وکشاده سازند وگرانی اعمال بقدر قوت یقین وکمال
اخلاص وجای گرفتن در ته دل باشد چنانکه روایت است که یکی باشد که او را نود ونه طومار بدی
باشد هر طوماری بمد نظر از مغرب تا مشرق چون بیند امید از نجات قطع نماید گویند ترا نیکی هست
ای فرشتگان نیکی او حاضر سازید یک برات بقدر چیزی خورد حاضر سازند چون بیند گوید

٩١ چنانچه در جامع ترمذی و ابن ماجه است ۱۲

٩٢ چنانچه در صحیح بخاری است ۱۲

٩٣ چنانچه در روایت ترمذی آمده التسبیح نصف المیزان والحمد لله یملأه ... قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم

خداوندا این برات در برابر این طومارها چه قدر دارد و چرا بوزن این مرا رسوا میفرمائید چون
لائق دولتی رحم مالک ایدیهر جاکه خواهید ببفرسید رب العزت فرماید که پیش ما ظلم نیست وزن
کنید آن برات سنگین شده بر زمین نشینند و آن طومارها بر هوا روند و بیمن آن سزاوار
بهشت گردد و در گمان کاتب الحروف آنست که این برات شهادت خاتمه باشد که گناهان تمام
عمراالحو می سازد والله اعلم اما اختلاف ست علماء را در آنکه میزان و صراط یک یک اند که تمام
خلق کار خود از ان میگیرند یا یک نوع میزان ست که جزئیات بسیار دارد و همچنین یک نوع صراط
ست که افراد بسیار دارد آیه کریمه وَنَضَعُ الْمَوَازِيْنَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ دلالت می کند که
وبنهیم ترازوهائے عدل بروز قیامت
ترازوها بسیار ست و باین قیاس دریافت می شود که صراط ها هم بسیار باشند خواه برای هر شخصی
خواه برای هر امتی خواه برای هر فرقه والله اعلم بالجمله چون از زمین محشر بر سر پل ها رسند ندا
شود که ای اهل محشر چشمها بپوشید که فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وسلم بر سر پل میگذرند یک
جماعت مانند برق درخشان بگذرند و بعد ازان مانند باد تند بعد ازان مانند اسپ و شتر دوان
بعد ازان بطور خویش روان و بعد ازان بجنت کشان کشان و از میان آتش شورهای
دراز سر کشد گاهے نجات یابد از ایشان و گاهے به بعضی اجزای بدن برسد و بعضی سلامت
مانند معاذ الله منها و بعضے را کشیده در آتش اندازد و همچنین از هر دو جانب این پل قرابت
و امانت همراه شود و انرا که حق تلفی ایشان کرده بودند در آتش افگند و مردم را در اوده
اعمال صالح نماز و روزه دستگیر شوند و خیرات از آتش حایل گردد و قربانی سواری شود و از
کمال هول آن مقام از کسی صدا برنخیزد مگر پیغمبران در حق امتان گویند رب سلم سلم چون
مومنان بر این صراط سوار شوند منافقان در ظلمت گرفتار مانند فریاد کنند یاران اندک
انتظار باشید تا در نور شما ما هم روان شویم ایشان بگویند که قدرے پس پشت خود باز گردید و از جائیکه
ما نور آوردیم شما هم بیارید چون پس پشت روند در آنجا ظلمت بیکران بینند و آن ظلمت هول عظیم دریابند باضطراب تمام گردند
بینند که بر کناره پل دیوار است و دروازه است فراز کرده بجزع و فزع فریاد نمایند که آیا ما همراه شما نبودیم
که ما را همراه خود نمیگیرید مسلمانان گویند آری بودید بظاهر لیکن بدل شک و شبه داشتید
و در حق ما بدیها اندیشه میکردید و عزت کفار را انتظار مینمودید پس امروز با همان یاران ملحق شوید
که ناگاه درهمین اثنا شعلهای آتش ایشان را فرا گیرد و بجهنم کشد و در طبقه پائین تر فرود اندازد
و مسلمانان همان کشاکش در گذشتن باشند جمعی که مانند برق و باد تند و قومی در تیز گذشته باشند

قال الله تعالی یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب ینادونهم الم نکن معکم قالوا بلی ولکنکم فتنتم انفسکم وتربصتم وارتبتم الآیة سوره حدید

گوینند که شنیده بودیم که در راه بهشت دوزخ می آید ما خود هیچ ندیدیم و دیگران که بسلامت
بگذرند با اینها ملحق شده در صحرای آنطرف پس پل صراط توقف نمایند و از شکایت ما که در دنیا
با هم داشتند سوای معاصی بحل شوند و تراضی نمایند پس جناب نبوت صلی الله علیه و سلم بدست
خود قفل جنت [٥١] کشوده مردم را در بهشت رسانیده خود متوجه شوند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
برامت تفقد بسیار فرمایند و درانحالت امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهارم حصه مجموع بهشتیان
باشد پس چون خبر داده شود ایشانرا که چندین هزاران هزار در دوزخ افتاده اند آنجناب بمقتضای
آنکه رحمة للعالمین اند محزون شوند و درجناب الهی التجا نمایند که الهی امت مرا از دوزخ خلاص
فرما و این شفاعت هم بدستور شفاعت سابق کبری بعد سجده هفت روزه ثنا عجیب و غریب
بجا آورده باشند پس از جناب الهی حکم شود هر که در دل او برابر یک جو [٥٢] ایمان باشد برآرید و متابعت
آنجناب انبیاء [٥٣] دیگر هم شفاعت امتهای خود بکنند پس آنجناب بحکم الهی فرشتگان همراه گرفته در
امت خود بر کناره دوزخ تشریف آورده فرمایند که ای یاران دوستان و عزیزان خود را یاد
کنید و از حال آنهانشان دهید تا این ملایکه از آتش برآرند شهید از شفاعت هفتاد کس و حافظان
را شفاعت ده کس و علما و اولیا را موافق مراتب ایشان صدها و هزارها شفاعت دهند موافق آنها
ایشان ملایکه در آتش غواصی نموده برآرند در این شفاعت بیش از همه نجات عاصیان این امت
باشد و همچنین در شفاعتهای دیگر چون این شفاعت بانجام رسد و مردمان که اینقدر ایمان داشتند
برآیند امت آنجناب صلی الله علیه و سلم در مجموع امتها که نیز نجات یافته اند ثلث حصه گردند بیش
ازین شفاعت ربع بودند بعد ازین پیغمبر صلی الله علیه و سلم باز تفقدی بامت خود نمایند که حالا
چه قدر در دوزخ مانده اند مردم عرض کنند که هنوز هزارها در آتش اند پس بار دیگر درجناب
الهی بدستور سابق شفاعت نمایند حکم شود که هر که را هم سنگ دانه خردل [٥٤] ایمان در دل باشد او را
نیز از دوزخ برآرید پس آنجناب بدستور سابق اصحاب و علما و اولیا را فرمایند که هر یکی از شناختگان
و متوسلان خود را یاد آرید و از آتش برون کنانید موافق فرموده بعمل آرند هزاران هزار کس از
آتش برآیند و این زمان امت آنجناب بنصف اهل بهشت گردند بعد ازین شفاعت باز تفقدی
بحال امت نمایند و بعد از دریافتن احوال عاصیان در جناب الهی بار دیگر بدستور سابق
شفاعت کنند و اذن یابند تا هر کرا بقدر ادنای ذره [٥٥] ایمان باشد برآرند پس همان دستور
سابق متوسلان آنجناب بحکم ایشان خلق عظیم را از دوزخ برآرند و در شفاعت سیوم

امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوبرابر همه امتهای دیگر گردد و بعد ازین باقی نماند از اهل توحید مگر جمع قلیل که توسل بانبیا نداشتند بنابر آن که از احوال ایشان خبر نیافتند نه آنکه بانکار ایشان شتافتند پس پیغمبر ما در حق ایشان نیز شفاعت کنند حق تعالی فرماید که این مفوض بشما نیست بلکه اینها را من خود نجات بدهم و درین اثنا در دوزخ چنان واقع شود که مشرکین اهل توحید را که باقیمانده اند در طعن و ملامت کنند و گویند که شما با ما در دنیا بر توحید بحث و جدال می نمودید و حقیقت خود ثابت میکردید رایگان محض شد آن توحید شما هیچ بکار نیامد ما و شما یکسان شدیم و یکجا ماندیم پس غیرت الهی بجوش آید که آیا توحید مرا برابر شرک خود ساخته قسم بعزت من که موحد را برابر مشرک نکنم پس بدست قدرت جمله موحدان را در آخر آن برون کند که پنجاه هزار سال است از نار خلاص دهد و این جمع را که از نار بر آمده اند بدنهای ایشان مانند انگشت سیاه شده باشند در نهر آب حیات که روبروی دروازه بهشت است اندازند و ایشان بسرعت تمام تر و تازه و قالبهای ایشان درست و تر و تازه شوند پس مدت دراز در بهشت آرند و بر گردن ایشان داغ سیاه بماند و لقب ایشان در اهل جنت جهنمی باشد بعد مدت دراز عرض کنند که خداوندا چون ما را از نار دوزخ خلاص فرمودی آن اثر و لقب که مانده است نیز زایل ساز پس بمحض رحمت الهی آن نشان و آن لقب هم زایل شود و آخر کسیکه از دوزخ بر آید و در بهشت در آید مردی باشد که او را بر آورده بر کناره دوزخ نشانند چون ساعتی بگذرد و بخود باز آید از آن رنج بحساب یابد ناله و فغان آغاز کند که روی من از اینجا بگردانید پس حق تعالی از وی عهد و پیمان بگیرد که سوای آن چیزی طلب نکنی چون مواثیق محکم بدهد رویش بگردانند و بعضی اشجار خوش سایه و خوش هوا در قرب جنت او را نمودار شوند پس باز ناله و فغان آغاز کند که روی من از اینجا برگردانید پس حق تعالی از وعهد و پیمان بگیرد و بعد عهود بسیار بر ترک زیادتی طلبی در جنت رسد و بهمین ترتیب چندین اشجار و مکانات دیده مشتاق شود و نقض عهود نماید و بتجدید عهود بآنجا رسد تا آنکه محاذی در بهشت آید و رونق بهشت دیده بیقرار شود و نقض جمیع عهود سابقه نموده بالحاح تمام خواستگاری دخول بهشت کند پس اذن دخول جنت دهند اما بخیال او افتد که جنت معمور است که گنجایش او ندارد پس بعذر تنگی مکان از حق تعالی بفرماید که برو آنجا جای بسیار است عرض کند که خداوندا با من مگر استهزا میکنی و تو رب العالمین هستی حق تعالی در مقابل او صورت ضحک ظاهر سازد و بفرماید که آرزو بکن چون همه آرزوهای او ختم شوند بقیه آرزوهای

قال الله تعالی و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین

دنیا او را خود یاد دهاند چون آرزوهای منقطع گردد بفرماید که ترا اینهمه آرزوها داده چندان از نعمتهای
بی شبه و مثال عطا فرمودیم و این حال ادنای اهل جنت ست در منزلت بالجمله چون اهل بهشت بجای
خود قرار گیرند در اوقات ملاقات و صحبت یاد کنند که فلان دوزخی با ما چنان خصومت میکرد اکنون
حالش چه باشد پس حق تعالی دریچه پایین طرف دوزخ بگشاید و بینایی را قوت دهد که از دور بینند آن
دوزخی بصد زاری طلب آب و طعام جنت نماید ایشان جواب دهند که این نعمتها بر شما حرام ست بیان کنید
که وعدهای حق تعالی را چگونه صادق و واقع یافتید که ما خود همه وعدها را صادق و واقع یافتیم انها پشیمانی و
عاجزی ظاهر سازند و بهشتیان دریچه بند نمایند و بهشتیان چون در منازل خودها قرار گیرند از اهل
و عیال خود که نیز نجات یافتگانند تفحص نمایند ملایک گویند که در منازل خود بسبب اعمال خودها هستند
بهشتیان گویند که ما را بدون ایشان هیچ لذت و راحت نیست ایشان را اینجا رسانید گویند که اینجا
هر نفس گرفتار عمل ست بی عمل چیزی نمی یابد بهشتیان بگویند بروید و در جناب الهی عرض دارید که خداوندا
بر تو روشن ست که ما تا در دنیا بودیم بکسب معاش و خدمت بزرگان میکردیم و همه عیال او
پرورش می یافتند و پرورش ایشان موجب خنکی چشم ما میشد اکنون که بندگی مثل شما اکرم الاکرمین
بجا آوردیم چگونه اهل و عیال و احباب خود را از نعمت شما محروم داریم امید داریم که ایشان را اینجا رسانید
حق تعالی حکم فرماید بل ذریات ایشان را با ایشان برسانند و اسباب نعمت آنها آنچه مناسب این
درگاه عالیست از سرکار مهیا سازند که قسمت نعمت ایشان باعث نقصان اینها نشود پس عیال هر یکی
با او جمع شوند و بتفضل ایشان بنعم عالیه سوای جزای اعمال خود متنعم گردند و جناب نبوت را در جنت نیز
برای رفع درجات شفاعات باشد که موافق محبت و تقرب از آنجناب درجات فوق از استحقاق یابند
و بعد در آمدن همه بهشتیان منادی در میان بهشت و دوزخ استاده ندا کند که ای اهل بهشت
بر کناره دیوار بهشت در آیید و اهل دوزخ بر کناره دیوار دوزخ بر آیند اهل بهشت ترسند که ما را
بوعده خلود در آورده بودید حالا چرا میطلبید و اهل دوزخ بفرحت تمام بر آیند که شاید در حق ما
حکم مغفرت شده باشد و ما را از نار بر می آرند پس چون همه حاضر شوند موت را بشکل گوسفند ابلق حاضر
سازند و بگویند که این را می شناسید هر یکی بگوید که خوب می شناسیم چرا که هیچ کسی نیست که موت را
نچشیده باشد پس او را ذبح کنند و میگویند که ذبح کننده او یحیی پیغمبر ست علیه السلام پس منادی آواز دهد که ای
اهل جنت همیشه باشید که موت نیست و ای اهل نار همیشه باشید که موت نیست اهل جنت را چندان
خوشی افزاید که اگر موت فنائی شد از شادی مرگ می شدند و اهل نار را چندان اندوه افزاید که اگر موت

فنا نمی شد شاید که از شدت غم می مردند پس حکم شود که دروازه های دوزخ را بر بندند و بر پشت آن شهتیرهای گران آتشی بکشند تا اهل دوزخ هیچ خطره بر آمدن آتش در خاطر نیارند و اهل جنت بفراغ خاطر بعیش و عشرت مشغول شوند بنای جنت بسیم و زرست خشتی از سیم و خشتی از زرست و بجای گل آن مشک و زعفران ست و صفحها و روش های از زمرد و یاقوت و بلور و چمنهای او مصفا و منزه و بجای سنگریزه ها در چمن ها جواهر افتاده باشند از مروارید و زمرد و لعل و عنبره و درختانش را پوست نقرئی و طلائی و شاخهایش بخار و بخزان و در میوه اش اصناف لذتهای طعام دنیا و در زیر آن نهرها که هر دو کناره اش مصفا و موزون و مرصع و نهرهای آنجا بر چهار گونه است یکی از آب های شیرین و خنک و یکی از شیرهای که ذائقه اش از دیر ماندگی تغیری نه پذیرفته و یکی از شرابهای خوش رنگ و خوشبو فرحت انگیز و یکی از شهدهای صاف کف گرفته و سوای این چهار قسم نهرها سه چشمه دیگر اند یکی کافور نام دارد که خاصیت او خنکی ست دیگر زنجبیل نام دارد و سلسبیل نام اوست و خاصیت او گرمی باشد مثل قهوه ها و چای و سیوم تسنیم ست و تسنیم از کمال لطافت معلق در هوا جاریست این هر سه آب در بهشت ست و این سه چشمه که هست در خانه مقربان از هر یکی حوضی میرسد و خالص میخورند اما اصحاب الیمین که در مرتبه کمتر اند ازین چشمه ها شیشه های سر بمهر بایشان مرحمت میشود و ایشان بر آشامیدنیهای خود مانند گلاب و بید مشک اندک اندک آمیخته بخورند و در وقت دیدار حق سبحانه تعالی چیزی دیگر عنایت خواهد شد نام او شراب طهورست که از همه افضل و اشرف ست مصرعه ذوق

این می نشناسی بخدا تا نچشی ۵ و درختهای آنجا با وجود بسیار بلندی و سایه گستری چنان با شعور باشند که هرگاه بهشتی بمیوه که بچشم رغبت نگرد خود بخود آن شاخ چندان مائل شود که بی حرج بدست خود تناول نماید و فرشهای جنت و لباس های آن همه از شگفتن گلها بیرون می آیند هر چند ما را تقطیع نموده و برنگ مرغوب رنگ کرده به نقشهای و رنگهای خاطر خواه منقش نموده آنکه بسیار باریک ست بطور پارچه لاهی و قدری باریک بتازی سندس نامیده میشود و آنکه صفت ست بدستور اطلس و مخمل استبرق نامیده میشود و لطافت لباس جنت بحدیست که از زیر هفتاد ته جامه جسم بنظر می آید و در جنت گرمی ست نه سردی نه شعاع آفتاب ست نه تاریکی ست مانند حالت صبح روشن پیش از طلوع آفتاب لیکن نه بآن درجه بلکه هزاران چند زیاده ازان و آن روشنی مستفادست از نور عرش نه از شمس نه از قمر چنانچه وارد شده ست که اگر یک زنی بر زمین پرتو انداز در روشنی زیور او و لباس زرین او جهان را روشن کند که شعاع آفتاب بیرونق بنظر آید و در جنت از کثافت های ظاهری بول و براز و حیض و نفاس و لعاب دهن و آب بینی و

و چرک بدن و گوش هیچ نیست و موی بر سر می باشند و ریش و بروت و دیگر موها که در جوانی پیدا میشود هیچ نیست و مرض
و از کثافتهای باطنی همه کینه و بغض و حسد و تکبر و عیب جویی هیچ نیست و خواب نیست برای خلوت و استراحت غرفه ها
خانه ها و مکانهای مسقف میکنند و برای ملاقات ها ترتیب با صحن ها و میدان ها میل میکنند فضله غذا
بعرق معطر و آروغ معطر دفع می شود و هر قدر بخورند فی الفور هضم میشود و تخمه و گرانی گاهی نمی شود و صحبت با
زنان بنهایت لذت می باشد و انزال بخروج ریح فرحت بخش میشود و زنان ابعد فراغ باز شبیه بحالت بکارت
عود میکنند نه آنچنانکه موجب ایذا و الم و ملوث شدن بدن باشند و سیر و حرکت در بهشت بر مرکبهای و تختهای از
نوعی از سرعت است که در ساعتی راه ماه قطع توان کرد و در بهشت قبه ها و برجها و بنگلها از یک دانه مروارید و یاقوت
و زمرد و بلور و دیگر جواهر رنگ برنگ که بلندی آنها شصت میل باشد پس عرض او نیز همین قدر باشد زیرا که
ضابطه است که اگر عرض و ارتفاع مکان برابر باشد ناموزون میشود و در هر گوشه از آن خانه ها زنان باشند که
دیگری را نمی بینند و همه خدام و حشام و ازواج و خواص یک شخص اند مالک آنها هر وقت که بخواهد بایشان گذر میکند
و ملاقات میکند و آسایش می نماید و بهشت ها هشت است هفت برای سکونت مردم و هشتم برای حصول دیدار
باجماع گویا بارگاه الهی نام های بهشت اینست جنة المأوی و دار المقام و دار السلام و جنة الخلد و جنة النعیم
و جنة الفردوس و جنة العدن و جنة الفردوس اعلی جنت ها و اعلی ترین طبقه های جنت جنة العدن است که رب
در آن بخصوص تجلی میفرماید و گوناگون نعمتهای تازه و بی اندازه می افزاید و ذخیره میگذارد و جنت هشتم در نام او
اختلافست ابن عباس گفته نام او علیین است و منصوص قرآن مجید است که علیین قرار [illegible] جای خصوص مقربان
ملائکه و بنی آدم و طبقه جنت و بعضی علما جنة الکثیب گفته اند و این ماخوذ از آن حدیث است که مسلمانان
جمع میشوند بر کثیبهای مشک پس بادی خواهد وزید که آن مشک را بر جامهای و رویهای ایشان خواهد [illegible]
و معطری ایشان مضاعف خواهد گشت و در همین اثنا حق تبارک تعالی تجلی خواهد فرمود و دیدار [illegible] بقدر استعداد
و از انوار و برکات مرحمت خواهد شد و مخاطب میشود و در اعتقاد فقیر نام آن مقعد الصدق است [illegible] از آیه
کریمه ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر مرویست که [illegible] درجات جنت [illegible] از قرآن مجید
و اعلای درجات جنت علی الاطلاق درجه ایست که نام آن وسیله است و آن مخصوص بحضرت خاتم النبیین صلی
الله علیه و سلم و خاصه او است و اصحاب او حکم [illegible] برادر [illegible] اهل بیت [illegible] است [illegible]
بطفیل او و [illegible] است و کیفیت این طبقات آن است که یکی [illegible] خانه بلکه همه
عرش الهی است و [illegible] پایین باغ و بلند باغ اند یکی در وسط [illegible] گرد [illegible] دیگر [illegible]
بوسعت [illegible] اند کر دیگر خالق او رب العزت جل شانه و مردم پایین مردم طبقه اعلی [illegible] می نمایند [illegible]

ستاره ایست بالای کناره شرقی و غربی آسمان اینقدر معلوم است که جنت الماوی زیر همه است و جنت العدن
در وسط و جنت الفردوس میانه همه و بالای همه است و ادنای اهل بهشت را ده چند مجموع آرزوهای دنیوی او
بدهند و موافق بعضی روایات مملکت او که گنجایش املاک و باغات و جویهای حشم و خدم و مراکب و اسباب لذت و عز
او کند مسافت هشتاد ساله راه خواهد بود و دیگر از تحایف بهشت است که از بعضی میوه های کلان و خوشبوی
می شمیند چون او را بشگافند زنی بغایت خوش رو و خوشبو با لباس فاخره و زیور بیش قیمت نوجوان از آن
برآید مالک خود را همنشین و خدمتگذار باشد قامت اهل بهشت همه بر قامت حضرت آدم است شصت ذراع
بذراع مردم دنیا و اعضاء دیگر بمناسبت این قد و قامت باشد و در حسن صورت بسیار خوش آیند و خوش
تقطیع و صورت هر یک مانند کسیکه در عین شباب سی و سه ساله باشند و ذکر الهی بر دل و زبان ایشان
چنان جاری باشد که در دنیا بی تکلف نفس جاریست و نعمتهای جنت همچنانکه لذت بدنی می بخشند همچنان
لذت باطنی بدریافت انوار و تجلیات الهی می بخشند مثلاً سبحان الله درختی است در جنت هم چنانکه
لذت ذایقه می بخشد جان را بلذت تنزیه آشنا و محظوظ می سازد و اهل جنت در انواع نعمت و لذت ها باشند
و افضل نعم دیدار رب العزت جل شانه و مردم در دیدار الهی بر چهار مرتبه باشند جمعی هستند که در سال یکبار باین
نعمت عظمی مشرف شوند و جمعی دیگر هستند که در هر جمعه مشرف شوند و جمعی خاص باشند که در روزی دوبار بهره ور
شوند چنانچه وارد شده است که ادا کردن نماز صبح و عصر بخشوع و آداب و تعظیم در تحصیل دیدار در مثل این دو وقت
می نماید و جمع دیگر اخص الخاص اند که بمنزله غلامان و کنیزان حضور بادشاهی باشند که هیچ لحظه از ایشان پرده
نیست و طریق دیدار آنست که بالای هفت طبقه بهشت هشتم طبقه است که میدانی است فراخ در آنجا نه خوست
نه قصور زیر عرش است در آنجا کرسی های نور و زمرد و یاقوت و مروارید و سیم و زر و غیره بحسب مرتبه ها نهاده
میشوند و جمعی را که کرسی نیست بر تلهای مشک و عنبر می نشانند و در آن انبساط و سرور هیچکس را اندوه
کمی مرتبه نیست هر یکی بجای خود خوشوقت است و در این حال بادی خنک خوش آینده انواع طیب بر ایشان
می پاشد بوجهی که گاهی مثل آن ندیده بودند در دنیا و نه در بهشت درین حال حق تعالی تجلی میفرماید
بر آنها که جمع شده اند بوضعی که هیچ حال کسی حائل دیگر نمی شود و هر یکی چندان قربت می بیند که رازهای
دل خود بنوعی که دیگر ندانند عرض میتوانند کرد و خطاب آنجناب سراً و جهراً می توانند شنید درین حال ملائکه
حکم می شود که شراب طهور بهر یکی میرسانند و بنعمتهای عنبر مکرر محظوظ می سازند و بینندگان را چندان استغراق در
لذت دیدار می باشد که همه چیز سوای او فراموش می کنند و تمام نعیم جنت در برابر آن بجوی نمی خرند چون
از آنجا رخصت شوند در راه بازاری می بینند که تحائف روزگار که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده مهیا باشد و

هرچه بخواهند ملائکه ازان حواله نمایند و از آنجمله صورتها بسیار خوب ست هرکسی بهرصورت که رغبت
کند در آن صورت درآید و بدان صورت برآید چون ازینجا بخانه رسند حوران بهشت در تحیر افتند و بدیدن
ایشان حسن آنها هم مضاعف افزون شود و باهم تهنیت کنند و بگویند که شمارا چه شد که جمال
بر جمال و کمال بر کمال مضاعف گشت جواب بگویند که همین است سزاوار کسی که بدیدار
رب العزت فایز شود و حضرت عزت گاه گاه بر اهل جنت در خانه های ایشان نیز تجلی
فرماید و بمشاهده جمال بیمثال و مخاطبات پرعنایات مبتهج و مشرف گردانند و در جنت سماع
نغمهای لطیف سه نوع باشد یکی آنکه بدرآمدن هوا در شاخها و برگهای درخت طوبی الحان خوش
نوا و طرب افزای برآیند و شنوند کانرا از هوش می ربایند و در جنت هیچ خانه نیست که درو
شاخی از درخت طوبی نباشد از میوه های او گوناگون اطعمه و اقسام لباس و ریاح معطره بخواه
والحان بدیع و جواری پرحسن پیدا میشوند دوم آنکه حوران بهشت در بعضے مکانات ترتیب
اجتماع میکنند و نغمهای خوش آینده و بیان حسن شمایل و خوبی اداهای خود و اوصاف مالکان
خود چنانچه در دنیا برای عروس مرتب می سازند می سرایند و سوم آنکه در مجامع دیدار
رب العزت حکم می شود بعضے بندگان مقرب خوش آواز را چون حضرت اسرافیل علیه السلام
از ملائکه و حضرت داود را علیه السلام از انبیا علیهم السلام که رب العزت را تسبیح کنند
و صفات کمال بر حاضران عرض سازند طرفه حالتی از وجد و ذوق و شوق بهم میرسد
و در جنت هیچ کس بے زن نباشد میگویند که هر بهشتی را دو زن صالحه از زنان دنیا باشند
ازان زنان که بی شوهر رفته اند یا خورد سال مرده اند و هر زنی که چند شوهر متعاقب در دنیا
کرده بود با هر کسیکه محبت و موافقت صحبت بیشتر داشت و شرف و منقبت دینی و علو درجه
دارد در نکاح او خواهد آمد و بعد گذشتن هشتاد هزار سال بدین نعمتها ولذتها یکبار رب العزت
در روز تجلی ارشاد فرمایند که ای بندگان من آیا هیچ طلبی و آرزوی شمارا باقی مانده است
گویند الهی هیچ مقصدی در خاطر ما نبود که میسر نشد و هزاران درجه افزون از آرزوی ها
عنایت شد اکنون هیچ بخاطر نمیرسد که زیاده ازین طلب کنیم حکم شود که آری شمارا نعمتے
میدهیم بس شگرف و آن آنست که بر شما رضامندی خود فرود می آرم که بعد ازان ناخوش
نشوم از برکت این رضا استواری در قوای و لذتی در ارواح و اجسام پیدا شود
که تمام نعیم بهشت در مقابل آن چون غباری با کوه باشد و خدام اهل بهشت سه نوع باشند

ف ذکر رضامندی خداے تعالیٰ از اهل جنت ۱۲

یکی ملایکه که رسل در میان ایشان و حضرت حق باشند هرچه از انجناب عنایت شود بایشان رسانند
هرچه ایشان عرض نمایند تا بجناب رسانند و همچنین برای رسانیدن پیغامها با نبیا و مقربان
که با آنها محبت و رابطه میداشتند دوم غلمان که خلقی ست علیحده در بهشت بدستور خدمت
ایشان همیشه بریک عمر باشند و مانند دانه های مروارید از سلک فرو ریخته هر طرف میگردند
و سیوم اولاد صغار مشرکین باشند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای امت خود برای
خدمت کردن درخواست فرموده اند دعای مبارک باجابت رسید عرض نمودند که الهی این
بیچارگان در روز الست اقرار بوحدانیت کرده بودند بعد از انکه بحدیکه قلم تکلیف بر ایشان
جاری شود نرسیده اند پس کفر از ایشان مطلقاً واقع نیست چنانچه در اطفال بی تمیز هم واقع
و در جناب کبریا مواخذه آن و اعتبار از ان نیست امیدوارم که همچنانکه اولاد مشرکین را تعالی
در دنیا بامت من عطا فرمودی و شدند و تبع ایشان شوند در بهشتی و در جنت نیز اینها را بامت من
بخشی و این همه میان اهل نار و اهل جنت باشند اما جماعه که بر پل صراط روان شدند از ان
عبور گردند از ان قبیل اند که حسنات و سیئات ایشان برابر اند نه استحقاق ثواب غالب گشته
و نه استحقاق عذاب غلبه نموده ایشان را بعد گذشتن از پل صراط بر مکان های که به کناره
جهنم اند محبوس دارند بنشانند همچنین جماعه که دعوت پیغمبران باینها نرسیده و افعال بد هم
نکرده اند و شرک هم نکرده اند و نه اعمال نیک نموده اند بلکه بدستور بهایم در اکل و شرب
و جماع و در طلب معاش عمر گذرانیده اند و همچنین کسانیکه بعمر بلوغ رسیده اند اما بفساد عقل
از جنون و شامت مفرط التفات دل و صرف همت بنیت الشرع و معرفت حق و باطل نکرده
این همه جماعه ها را در همان موضع که اعراف نام است جای دهند تا انتها روز حشر که پنجاه هزار
ساله است پس ایشان از دیدن سختی حال کفار و شدت عذاب اینها موجب الم روحانی ایشان
خوف و اضطراب میشود و نظر کردن به بهشت و اجازت دخول نیافتن نیز باعث قلق
باشد اما توقع در آمدن در آنجا موجب تسلی خاطر میگردد و در همین کشمکش باشند و با اهل جنت و اهل نار
کلامی که لایق هر یکی است مانند تهنیت و لعنت باهل جنت و اهانت کردن و مذمت دادن
باهل نار پیش می آید و بعد ازین کشمکش محض فضل الهی و عنایت او در اتباع اهل بهشت در آمده
به بهشت داخل می شوند و در بعضی روایات آمده است که جمعی از مردم که بسن تکلیف نرسیده اند
یا رسیده اند و فهمی و شعوری که بآن حق و باطل را تفریق نمایند نیافته اند لیکن بایشان خبر

پیغمبران و معجزات ایشان نرسیده است خواه بسبب بعد زمانے که در آن وقت پیغمبر
مشهور نبوده‌اند و یا بسبب بعد مکانی که اتباع و امثال پیغمبران بایشان نرسیده اند
و اظهار احوال دعوت نه نموده اند و محاسن شریعت و خوبیهائی آن و معجزات پیغمبران بیان نکرده
این جماعت را همه یکجا کنند بر گرد مکانے پر از آتش و حضرت جل و علی تجلی فرماید و بگوید که ای
بندگان من کیستم همه‌ها گواهی دهند که توئی پروردگار ما و خالق و مالک ما موافق آنچه بر روز الست
گواهی داده بودند پس حکم شود چون منم پروردگار شما آنچه بگویم بجا آرید همه تیار شوند پس حکم
شود که شما همه‌ها خود را درین آتش اندازید جماعه بے تحاشا خود را در آن شعله‌ها رتند و تیز در افگنند
و جمعی دیگر عذر پیش آرند که خداوندا ما کجا طاقت اینکار داریم این کار دشوار است از ما سر انجام
نمی شود معذور دار حق تعالی آن آتش را بر آن گروه که داخل شده بودند گل و گلزار گرداند
و آرام و راحت بخشد و برد و سلام گرداند و بگوید که اگر اینها را احکام من اطلاع می یافتند
البته بجا می آوردند و سهل تر ازین در دنیا طلب کرده بودیم که اقرار توحید من نمایند و آن
جماعه دیگر را فرماید که اگر در دنیا می بودید البته گرفتار حاجات و شهوات و رسوم محبت اقارب
می بودید که حالا ازان چیزها هیچ نیست و یقینی که از رسیدن فرمان من بالمواجهه اینوقت
دارید در دنیا غائبانه بواسطه پیغام رسانیدن پیغامبران که مثل شما و البته خواب و خور بودند
کجا ممکن بود و چون اینوقت حکم را قبول نکردید در دنیا حکم کی قبول نمودندی شما کافر اید
بتحقیق همراه کرده خود باشید و اینها را در آتش داخل کنند و باید دانست که همچنانکه بنی آدم
بشرائع مکلف اند جنیان نیز مکلف اند و در سوره رحمن در ذکر ثواب و عذاب هر جا جن
را شریک [۱۵] در میان نموده اند اما علما را اختلاف است در آنکه بعد حساب و کتاب حال جنات چه
خواهد شد و جمعی بر آنند که کفار جن را خلود نار است و صلحای ایشان را دخول جنت
نیست بلکه مثل بهائم خاک خواهند شد و مذهب جمعی دیگر آنست که صلحای جن را نیز ثواب
مخلد است اما نه مالکیت جنت که جنت را حق تعالی بوالد ما آدم علیه السلام بخشیده بود بلکه
گرداگرد دیوار شهر جنت بدستور رعایا باشند و برای گرفتن منافع و نعم آمد و رفت
در جنت می کنند و بنعم جنت و زنان آنجا نیز بهره مند میشوند بدستور دهاقین و ارازل
و بقولی اینها را هم بدستور بنی آدم استحقاق دخول است و مالک منازل خود می شوند و
نزول مائده بقبائل نزدیک تر است والله اعلم و همچنین در حدیث شریف وارد است

وآیه کریمه ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون

هم دلالت میکند که جانوران را نیز حشر است وقصاص ظالم از مظلوم می شود اما از یک نوع مثلاً اگر نرگاو شاخ دارد ودیگری را که بی شاخ ویا ضعیف بوده ایذا رسانیده است آن بی شاخ را شاخ وبی قوت را قوت دهند که انتقام خود بگیرند وبعد ازان ایشانرا بهشت ودوزخ نیست بلکه خاک جنت میشوند آنانکه برائی خدا مذبوح شده اند بمراتب عالیه وآنانکه برائی حاجات بنی آدم بنام حق تعالی مذبوح شده اند در مراتب کمتر ازان در خاک جنت آمیخته شوند وچون خاک ودرختان جنت نیز خالی از شعور نیست یکنوع لذت فرا میگیرند وباقی در خاک زمین داخل گشته جائیکه خاک دنیا محو شود محو شوند وصورت محو گشتن خاک دنیا وآسمانها آنست که آسمانها را بر هم زده بهشت را بجائی ایشان پهن میکنند وزمین را مثل میدهٔ شیرین ساخته در غذائی اهل جنت صرف می سازند واین وقتی باشد که مردم صراط بروند وزمین خالی گردد ودر صحاح آمده که چون مردم از پلصراط عبور کنند در میدانی محبوس شوند تا هر یکی از شکایت دیگر وحقوق ضعیفه نیز پاک ومصفا گشته در بهشت روند ودر این اثنا روبروئی اهل جنت یک گاو ویک ماهی را حاضر سازند که باهم جنگ نمایند وهر یکی دیگری را مجروح سازد وبهلاکت رساند اول از جگر گوشهٔ ماهی کباب نموده در اهل جنت تقسیم نمایند بعد ازان هر دو را کباب نموده همراه میدهٔ زمین بخوردن ایشان دهند بدین نوع خاک محو می گردد مگر چند چیز از اشیائی دنیا فنا نمی سازند مثلاً از جانوران کبش حضرت اسمعیل علیه السلام وناقه حضرت صالح علیه السلام وسگ اصحاب کهف واز نباتات اسطوانه حنانه واز مکانات کعبه معظمه وکوه طور وصحرائی بیت المقدس ومابین منبر وروضه مسجد نبوی ومنبر آنجناب اینها ومانند اینها را صور پسندیده بخشیده وصفا ورونق اجسام بهشت داده بعینه در بهشت درآرند وهمیشه نگاه دارند وبالجمله بعد از کشیدن ستون ها بر دوزخ روز خلود شروع می شود ومنصوص کلام مجید واحادیث شریف ست که اهل جنت را همیشه نعمت وترقیات قرب واهل نار را عذاب بی تخفیف وشدت سیاست تا ابد الآباد دست هیچ فنا نه پذیرد حق تعالی ما بندگان مسلمانان را ودوستان ما را خاتمه بایمان فرموده از همه آفت نجات بخشیده

ولتو بعذاب محشر محفوظ داشتہ بجنت رسانا د وبرضامندی خود رذری گرداناد آمین
بحق محمد صلی اللہ علیہ وسلم وآلہ واصحابہ الطاہرین ۝

تاریخ من نتایج طبع نازک خیال سخن سنج شیرین مقال مولوی رحیم بخش صاحب
مدرس مدرسۃ القرآن لاعلاء کلمۃ الرحمان

بصحت مرتب ہوئی یہہ کتاب — بیان اسکا عبرت فزا و عجیب
قیامت کے آثار اخبار سے — ہوئے مندرج اسمین از بس مہیب
مؤلف ہین اسکے بڑے معتبر — فقیہہ و محدث نہایت ادیب
اسے نقد جان سے خرید ینگے وہ — جو ہین دولت علم سے بانصیب
ہوا الغرض فکر تاریخ جاب — کہ مجھکو بھی کچھہ ہو سعادت نصیب
بداندیش کے سر کو کرکے قلم
پکارا یہہ ہاتف عجیب و غریب

تاریخ من نتایج طبع صادق منشی عاشق علی صاحب در صنعت توشیح المتخلص
بہ عاشق سلمہ اللہ الخالق

آثار قیامت مین قیامت کا بیان ہے — بس شسدر رہے جسنے دیکھہ کے ہر چشم بصیرت
تاریخ ہوی صنعت توشیح مین عاشق — خلاصہ یہہ چھپا حال قیامت پئی عبرت

تاریخ من نتایج طبع نکتہ سنج ادق منشی محمد فضل حق صاحب المتخلص بہ تمکین
سلمہ اللہ المتین

الملتہ للہ چھپا نسخہ یہہ نایاب — ہے جس سے مولف کی عیان علم و کرامت
تمکین کو ہوئی فکر جو یہ سال تو دی نے — ہاتف نے کہا کہدے کہ تفسیر قیامت

211

خاتمة الطبع

مشتاقان لقای رحمان و طالبان نعیم جنان را مژده باد که درین زمان پر افتتان کتاب نایاب عبرت مآب
نسخهٔ عجیب متضمن بر ترغیب و ترهیب مسمی به قیامت نامه من تالیفات علامهٔ زمان فهامهٔ دوران
جناب فیض مآب حضرت مولانا شاه رفیع الدین علیه الرحمة والغفران نزد مشفقی مکرمی
سید نصیر الدین صاحب دهلوی که از اولاد امجاد حضرت محبوب سبحانی حضرت شیخ سید محمد عبد القادر
جیلانی قدس سره هستند و از نسخهای صحیحهٔ قلمیه قدیمه و مطبوعه بسعی بلیغ تصحیح نموده بودند بنظر
احقر در آمد حسب الترغیب میر صاحب ممدوح برای استفادهٔ برادران اهل اسلام بقالب طبع
در آوردم هر چند این نسخهٔ شریفه سابق هم حلیهٔ طبع پوشیده جلوه ریز عالم شده بود اما عبارتش
در اکثر جا مخبوط و مطلبش غیر مربوط بخیال ناقصم گذشت که اگر این نسخهٔ صحیحه
بتحشی حواشی ضروریه مرتب گشته منطبع شود اخوان دینی را انفع تر باشد پس
مولوی محمد صاحب مصحح مطبع هذا را تکلیف این امر دادم بفضل ایزد منان
باسرع الزمان مولوی محمد صاحب موصوف صرف همت کما ینبغی فرموده
تمامی مضامین رساله را بحوالهٔ آیات و احادیث تزئین و ترتیب
داده اند چشمداشت از ناظرین رساله آنکه هر که از خواندنش بهره
وافر بردارند جمعی را که درین کار سعی کرده اند
بدعای خیر یاد فرمایند فقط

الراقم کمترین آفاق
میرزا عبد الرزاق مهتمم مطبع
انصاری دهلی غفر الله له
ولوالدیه
آمین

